

Foundations, Functions, and Place of Ethical Principles of Judicial Interpretation in the Iranian Legal System

Ahmad Ehsani Far · Assistant Professor, Judiciary Research Institute, Tehran, Iran.
(Corresponding Author) ehsanifarahmad@gmail.com

Hosein Hooshmand Firuzabadi · Associate Professor, Research Institute of Hawzah and
University, Qom, Iran. hooshmand@rihu.ac.ir

Abstract

1. Introduction

This article delves into the intricate relationship between law and ethics within the Iranian legal system, exploring the foundations, functions, and significance of ethical principles in the judicial interpretation process. The interdependence of law and ethics is a central theme, emphasizing that a proper understanding of the law often requires consideration of ethical norms. The article navigates through various legal theories, highlighting the debates surrounding the use of ethical arguments in judicial interpretation.

2. Research Question

The primary inquiry guiding this research is: what is the extent of the influence of ethical principles on judicial interpretation within the Iranian legal context?

3. Research Hypothesis

We hypothesize that ethical considerations play a crucial role in shaping judicial interpretation, acting as a guiding force for legal practitioners in aligning legal outcomes with moral values. The hypothesis posits that the integration of ethical reasoning in the interpretation process contributes to a more just and equitable legal system.

4. Methodology & Framework, if Applicable

This research adopts a multidisciplinary approach, drawing from legal philosophy, psychology, and historical analysis. The methodology



involves a comprehensive review of legal texts, scholarly writings, and jurisprudential sources, coupled with an exploration of the perspectives of prominent legal philosophers such as Georges Ripert and Ronald Dworkin. The framework for analysis includes an examination of historical legal practices, linguistic considerations, and the psychological impact of ethical reasoning on judicial decision-making.

5. Results & Discussion

The study unfolds with an exploration of the historical and linguistic ties between law and ethics, establishing that throughout history, the two have been intrinsically linked. Even positivist legal theorists, who deny any necessary connection between law and ethics, acknowledge the historical interplay between these domains. Furthermore, the linguistic dimension reveals that legal terms and phrases often carry ethical connotations, necessitating a judge's reliance on ethical principles for accurate interpretation.

Addressing the debate between legal positivism and its critics, the paper introduces the concept of "ethical positivism," suggesting that ethical reasoning is not only permissible but essential for ensuring justice in legal interpretation. It recognizes a middle ground that advocates for the judicious use of ethical arguments in certain cases, allowing courts to consider ethical principles in tandem with legal norms to achieve just outcomes.

The research then delves into the perspectives of legal philosophers Georges Ripert and Ronald Dworkin, both of whom have profoundly influenced legal thought. Ripert emphasizes the significance of justice over mere adherence to legal rules, underscoring the judge's commitment to ethical principles even in the absence of explicit legal provisions. Dworkin, on the other hand, advocates for an interpretative approach that reconciles past legal doctrines with societal ethics, positing that judges should strive for consistency and alignment with ethical values in their interpretations.

The paper proceeds to discuss the five dependencies identified between law and ethics: historical, linguistic, ontological, existential, and psychological. Each dependency sheds light on the intricate connections between these two realms and emphasizes the significance of ethical considerations in legal interpretation.

6. Conclusion

In conclusion, the paper underscores that ethical principles are integral to the proper functioning of the Iranian legal system. While legislation aims to regulate ethical conduct, relying solely on legal ethics is insufficient for achieving the broader goal of ethical transformation within society. The importance of ethical considerations in both the legislative and interpretative stages is emphasized, highlighting the need for a comprehensive approach that integrates ethical principles into the entire legal process.

The research concludes by asserting that ethics in judicial interpretation serves as a vital mechanism for shaping societal relations. Grounded in constitutional principles and Islamic norms, the Iranian legal system provides a suitable foundation for the integration of ethical reasoning in legal interpretation. The study contends that, according to legal and jurisprudential foundations, deducing legal judgments from legal texts based on ethical principles is not only feasible but imperative for fostering a just and equitable legal system.

This research contributes to the ongoing discourse on the intersection of law and ethics, providing insights into the practical applications of ethical reasoning in judicial interpretation within the Iranian legal context. The multidisciplinary approach and comprehensive analysis aim to bridge the gap between theoretical discussions and practical implications, offering valuable perspectives for both legal scholars and practitioners.

Keywords: Legal Interpretation, Judicial Interpretation, Islamic Criteria, Credible Islamic Sources, Virtuous Ethics.

مبانی، کارکردها و جایگاه اصول اخلاقی حاکم بر تفسیر قضایی در نظام حقوقی ایران

احمد احسانی فر • استادیار، پژوهشگاه قوه قضائیه، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) ehsanifarahmad@gmail.com
حسین هوشمند فیروزآبادی • دانشیار، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران. hooshmand@rihu.ac.ir

چکیده

چنانچه نظام حقوقی یک کشور نیاز جامعه خویش به زیست اخلاق مدار را باور داشته باشد، چه در وهله کشف قواعد حقوقی از منابع و مبانی، چه در وهله بیان و وضع قواعد در قالب تقنین، و چه در وهله تفسیر قواعد موضوعه در مرحله اجراء، لاجرم جایگاه صحیح «عنصر اخلاق» را در همه مراتب پیش‌گفته منظور می‌نماید. ارباب دانش را دور از نظر نیست که نظام حقوقی ایران، «موازن اسلامی» را مبنای وضع قانون قلمداد کرده و «منابع معتبر اسلامی» را مبنای تفسیر قانون می‌داند. با توجه به اینکه بخش مهمی از «موازن اسلامی» و «منابع معتبر اسلامی» به دانش اخلاق و بیان گزاره‌ها، هنجارها و استدلال‌ات اخلاقی اختصاص یافته است، بایسته است که نقش محوری مؤلفه‌های اخلاقی در مراحل کشف قواعد، بیان قواعد در قالب تقنین و النهایه تفسیر قواعد در مرحله اجرای آن را استخراج و تبیین کرد. مشخص است که مخاطب بحث در دو مرحله نخست، قانون‌گذاران و مخاطب مرحله اخیر دادرسان و قضات در اجرای قواعد می‌باشند، اگر چه به نظر می‌رسد دادرسان با تبیین اخلاقی قانون می‌توانند باعث ایجاد قاعده حقوقی بر پایه قواعد اخلاقی گردند و بدین ترتیب در مراحل نخست نیز نقش‌آفرینی کنند. مقاله پیش‌رو درصدد برآمده است تا با تبیین ضرورت تفسیر اخلاقی از قوانین و استنباط قانون بر مدار گزاره‌های اخلاقی، در ابتدا مبانی قانونی امکان تمسک به تفسیر اخلاقی از قوانین و بلکه ضرورت فهم و تفسیر اخلاقی از قوانین را مبتنی بر نظام قانونی ایران و مبانی فقهی اثبات نماید و در ادامه، کارکردهای قابل توجه بکارگیری اخلاق در تفسیر قانون و استنباط حکم حقوقی بر مبنای اخلاق را به مخاطب نشان داده، و در نهایت مظان و جایگاه‌های عمده بکارگیری اخلاق در تفسیر قانون و همچنین روش بکارگیری آن را تقییح و صورت‌بندی نماید.

واژگان کلیدی: تفسیر قانون، تفسیر قضایی، موازن اسلامی، منابع معتبر اسلامی، اخلاق حسنه.



مقدمه

قانون و اخلاق به چند دلیل به یکدیگر وابسته هستند و با یکدیگر ترابط و تعامل دوسویه (تعاطی) برقرار می‌کنند و به علت همین پیوندهاست که فهم درست قانون در بسیاری موارد بدون توجه به هنجارهای اخلاقی میسر نیست و ضرورت به‌کارگیری اخلاق در فرایند تفسیر قضایی نیز از همین مطلب نشئت می‌گیرد.

مکاتب حقوقی گوناگون، نظریات مختلفی را در ارتباط با جواز به‌کارگیری استدلال اخلاقی در تفسیر قضایی مطرح کرده‌اند. پوزیتیویسم افراطی حقوقی، هرگونه فرصت استدلال اخلاقی در استنباط حقوقی و تفسیر قضایی را انکار می‌کند. در مقابل، مخالفان پوزیتیویسم بر این تأکید دارند که بهره‌مندی از استدلال‌های اخلاقی به مقتضای عدالت، جزو تعهدات دادگاه‌ها به شمار می‌رود. میان این دو نظریه، نظریه بینابین و معتدل‌تری وجود دارد که معتقد است استفاده از استدلال اخلاقی در بعضی موارد و نه همه موارد، برای استنتاج حقوقی لازم و ضروری است. این دیدگاه به محاکم اجازه می‌دهد که در حوزه تفسیر قانون با توجه به اقتضای نظام حقوقی، از استدلال اخلاقی برای تعیین نتایج حقوقی استفاده کنند (ا. شینر، ۱۳۸۳، ص. ۹۹).

ژرژ ریبر و رونالد دورکین از جمله فیلسوفان حقوقی هستند که بر تأثیر کلان مضامین اخلاقی بر فرایند دادرسی و صدور حکم صحه نهاده‌اند. بر اساس «مکتب روان‌شناسی حقوقی» که ریبر در کتاب قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی آن را بنا کرده است، حقوق در فنی‌ترین قواعد خود تحت نفوذ اخلاق قرار دارد و اخلاق چنان در میان حقوق موضوعه گردش می‌کند که خون در بدن. از دیدگاه ریبر، دادرسی همه ندهای گوناگونی را که در صدد تلقین رأی به او هستند، می‌شنود، اما بیش از همه نسبت به رعایت قانون اخلاقی و اجرای عدالت حساس است. او بیشتر شیفته انصاف است تا منافع و مصالح عمومی. حتی در مواردی که قانون‌گذار متوجه نبوده است که اجرای قاعده حقوقی در پاره‌ای موارد منجر به تجاوز به اخلاق می‌شود، دادرسی احترام به قانون اخلاقی را بر آن قاعده حقوقی تحمیل می‌کند (قربان‌نیا، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، صص. ۳۹۵-۳۹۷).

از جمله حقوق‌دانانی که بر تأثیر فراوان اخلاق بر تفسیر قضایی پافشاری می‌کنند، رونالد دورکین است. او عمل و استدلال حقوقی را اساساً از وادی تفسیر معرفی می‌کند. در این دیدگاه که کاملاً تحت تأثیر جریان تفسیرگرایی (هرمنوتیک) قرن ۲۰ است، استدلال حقوقی به‌جای آنکه فقط به توصیف یا قضاوت درباره تاریخ حقوق بنشیند، به تفسیر آن اقدام می‌کند. این دیدگاه به

دنبال گونه‌ای از صورت‌بندی دوباره آرای حقوقی گذشته است که با واقعیات تاریخ حقوق بیشترین سازگاری منطقی را داشته و از بالاترین جذابیت اخلاقی برخوردار باشد. واقعیات تاریخی از منظر دورکین عبارت‌اند از قوانین مصوب قانون‌گذاران گذشته، احکام قطعی صادرشده توسط دادرسان پیشین و از همه مهم‌تر، سنت‌های اخلاقی جامعه. دورکین معتقد است با پذیرش نگاه تفسیری، ناگزیر نگاه اخلاقی دادرس بر چگونگی تفسیر او تأثیرگذار است و در میان تفاسیر گوناگونی که امکان ارائه دارند، دادرس باید به سمتی برود که این رویکردهای ارزشی اقتضای آن را داشته باشد. از این رو او در تفسیر قانون به هم‌گرایی قانون با آرای پیشین و اصول اخلاقی تأکید می‌کند (برهانی، ۱۳۹۵، صص. ۱۶۰ و ۱۶۱). دست‌کم پنج وابستگی میان اخلاق و قانون مشاهده می‌شود که می‌توان آن‌ها در صور زیر صورت‌بندی کرد.

تعامل نخست میان قانون و اخلاق، وابستگی تاریخی است. در طول تاریخ همواره قانون و اخلاق با یکدیگر رابطه و تعامل داشته‌اند و در این مطلب تردید و مناقشه‌ای وجود ندارد. حتی اثبات‌گرایان حقوقی که منکر هرگونه رابطه ضروری میان اخلاق و حقوق‌اند نیز چنین رابطه تاریخی را انکار نمی‌کنند.

تعامل دوم میان قانون و اخلاق، وابستگی زبان‌شناسانه است. بدین معنا که بسیاری از واژه‌ها و عبارات موجود در قوانین تنها با فرهنگ‌واره‌های حقوقی تحلیل‌شدنی نیست؛ زیرا از علم اخلاق عاریت گرفته شده است. از این رو قاضی برای تفسیر و تحلیل مفاد قانون در این موارد، ناچار است که از اخلاق کمک بستاند؛ عباراتی مانند مسئولیت، تعهد، وفای به عهد، عدالت و انصاف.

سومین تعامل میان قانون و اخلاق، وابستگی وجودشناسانه است. بسیاری از هنجارها و ارزش‌های حقوقی موجود در قانون به لحاظ وجودی تابع امر و نهی‌های اخلاقی و از آموزه‌های اخلاقی سرچشمه گرفته‌اند. بدین معنا که منشأ الزام‌گزاره‌های حقوقی، احکام اخلاقی است. تحت این شرایط، تفسیر منطقی قانون توسط قضات ایجاب می‌کند که هنجارهای اخلاقی مدنظر قاضی قرار داشته باشد.

چهارمین تعامل میان قانون و اخلاق، وابستگی روان‌شناسانه است. داوران و احکام قضایی به‌خودی‌خود محرک و برانگیزاننده نیستند و انگیزه لازم برای عمل به این احکام تنها از راه

باورهای اخلاقی تأمین می‌شود. از این رو تضاد این احکام با گزاره‌های اخلاقی عامل محرک و برانگیزاننده طرفین خصومت برای تبعیت از مفاد حکم را از بین می‌برد. بنابراین، قاضی دست‌کم برای اجرایی‌شدن احکام خویش و تبعیت صاحبان نزاع از این احکام نیازمند در نظر گرفتن مضامین اخلاقی است. احکام قضایی وقتی با تصدیق فطری مردم و گزاره‌های اخلاقی که ریشه در مذهب، عقل و شهودهای درونی دارد، در تقابل قرار گیرد، باعث تعارضات عمیق و از میان رفتن آرامش افراد می‌شود. کامیابی نظام قضایی که بر این تعارضات دامن می‌زند، به شدت مورد تردید است. تعبیر پاتریک دولین در این زمینه جالب است. از نظر او، ضوابط اخلاقی در جامعه مانند سیمان موجود در ساختمان است؛ تضعیف این ضوابط امکان فروپاشی جامعه را به همراه دارد (برهانی، ۱۳۹۵، ص. ۲۱۱).

پنجمین تعامل میان قانون و اخلاق، وابستگی غایت‌انگارانه است. اخلاق هدف و غایت حقوق است و مواد قانونی باید در راستای این هدف تفسیر شوند. از این رو مواد قانونی باید با سمت‌وسوی اخلاقی تفسیر شوند و به‌عنوان پلی برای وصول به این اهداف قلمداد شوند. در واقع، بخش عمده‌ای از اخلاقی زیستن شهروندان در جامعه متکی به اخلاقی بودن آرای قضایی است. بر این اساس، هرگاه اعمال یک قاعده حقوقی یا ماده قانونی در دعوی مدنی یا کیفری، نقضی آشکار بر اخلاق روا دارد و حکم مزبور را به غیر اخلاقی بودن متصف کند، قاضی باید با تفسیر اخلاقی قواعد و قوانین، سعی در نفی یا تغییر آن کند. اهمیت این مطلب آنگاه بیشتر رخ عیان می‌کند که کمتر قاعده حقوقی یا ماده قانونی را می‌توان یافت که قابلیت تفسیر و اجرا به صورت حکمی غیر اخلاقی و ظالمانه را نداشته باشند.

زمان و مکان در تشخیص اخلاقیات قضاوت نقش بسزایی دارد. همان‌گونه که صاحب جواهر درباره آداب قضاوت به این مطلب تصریح می‌کند که بسیاری از آدابی که در متون فقهی مطرح شده است، فاقد دلیل شرعی و مأخوذ از سنن رایج در عصر و مکان زیست فقیه هستند. با این حال، فقیهان درباره این آداب کمترین تردیدی به خود راه نداده‌اند. صاحب جواهر دلیل این اقدام فقیهان را با کمی تردید این‌گونه توجیه می‌کند که استحباب اخلاقی نیاز به دلیل شرعی خاص ندارد و همین قدر که اصل اخلاق مشروعیت داشته باشد، کفایت می‌کند. برای همین، تسامح در استحبابات اخلاقی فراتر از تسامح در ادله سنن است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، صص. ۷۲ و ۷۳). می‌توان گفت اخلاقیات قضاوت که در نصوص شرعی بدان تصریح شده است، از باب ذکر مصادیق هستند و

جنبه حصری ندارند.

از آنجاکه دادرس موظف به حل و فصل دعوا بر مبنای قوانین و مقررات است، دائماً با متون قانونی سروکار دارد و مجری قانون شمرده می‌شود. اجرای قانون حتی در فرض نبود ابهام و اجمال در مفاد آن، نیازمند تفسیر است. بنابراین، تکلیف قاضی به رفع خصومت لاجرم مستلزم تفسیر قانون است. این تفسیر که به تفسیر قضایی شهرت دارد، بر اساس شیوه‌ها و پیش‌انگاره‌های گوناگونی انجام می‌گیرد. هریک از مکاتب و نظام‌های حقوقی شیوه‌ای از تفسیر قوانین را مورد پذیرش قرار داده‌اند. این شیوه‌های تفسیری در بردارنده مؤلفه‌هایی هستند که قاضی در تفسیر خویش باید بدان وفادار بماند. یکی از این مؤلفه‌ها، مفاهیم اخلاقی است که نقش آن در تفسیر قضایی از منظر مکاتب و نظام‌های حقوقی گوناگون، با اختلاف آرا و انظار مواجه شده است. مقاله پیش رو در صدد بررسی و تبیین نقش اخلاق در تفسیر قضایی مواد قانونی است که از آن با عنوان اصول اخلاقی تفسیر قضایی نسبت به قوانین یاد می‌شود.

با هدف غایتمندی کارکردی مقاله و داشتن کارایی عینی و کارکردهای عملیاتی، مقاله پیش رو مباحث نظری و مبانی فلسفی در باب تعاملات اخلاق و حقوق را رها می‌کند و به آشکارسازی کارکردهای عملی کاربردی اخلاق در تفسیر قانون و جایگاه‌های عینی و ملموس این کاربردی شیوه و روش و چگونگی آن می‌پردازد تا ثمر، اثر و فایده کارکردی به‌کارگیری اخلاق در تفسیر قانون در مقام عمل و فراتر از تئوری‌های صرف فلسفی مشخص شود.

۱. لزوم تفسیر قانون توسط دادرسان

تفسیر قضایی نه تنها جزو حقوق قاضی به شمار می‌آید، بلکه منطبق با اصل ۷۳ قانون اساسی باید آن را از وظایف قاضی در مقام تمییزدهنده حق به شمار آورد؛ زیرا قاضی طبق ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، موظف به دادن رأی و فصل خصومت است. مقدمه صدور رأی درست نیز تفسیر منطقی قانون است.

تفسیر قضایی برای همان دعوا اعتبار دارد، اما در صورت تکرار یک تفسیر قضایی در موارد مشابه و تبدیل آن به رویه قضایی که به مثابه عرف دادگاه‌هاست، به‌عنوان منبع ثانوی حقوق، اعتبار عام و قدرت الزام‌آوری معنوی و گاه قانونی می‌یابد؛ البته در نظام حقوقی کامن‌لا که احکام صادرشده از سوی محاکم به‌مثابه منبع زاینده حقوق به شمار می‌آید، تفسیر قضایی از اعتبار بسیار

بیشتری برخوردار است؛ زیرا در این نظام‌ها، اصولاً قانون آفریده قاضی است. دادرسی که موظف به اعمال قانون است، باید بتواند در صورت لزوم آن را تفسیر کند. احراز لزوم تفسیر نیز با خود اوست. گاه این لزوم جنبه واقعی دارد و گاه زاییده محذورات دادرسی است؛ محذوراتی که ریشه در اخلاق، عدالت، انسانیت و مصالح فردی و اجتماعی دارند و دادرسی با استفاده از فنون تفسیر، آن‌ها را در اعمال قوانین دخالت می‌دهد و نقش سازنده خود را ایفا می‌کند. او قانون را از دریچه اخلاق ویژه خود می‌بیند و قواعدی را که عادلانه و اخلاقی می‌پندارد، استنباط می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۶۷). دقیقاً برای همین است که فقیهان بیش از آنکه به نقش آفرینی اخلاق در متن احکام صادره توسط قضات توجه کنند، به عدالت، تقوا، تهذیب نفس و صلاح باطن در شخص قاضی توجه کرده‌اند؛ زیرا به‌خوبی دریافته‌اند که قاضی متخلق به اخلاق، مقررات شرعی را به‌گونه‌ای اخلاق‌مدار تفسیر و اجرایی می‌کند و قاضی بی‌اخلاق، همان مقررات شرعی را در مقام تفسیر و اجرا به انحراف و بیراهه می‌کشانند.

شیوه دیگر تأثیرگذاری اخلاق در تفسیر قانون که با روش‌های تفسیری هرمنوتیکی پیوند دارد، تأثیر دانسته‌های اخلاقی دادرسی بر تفسیر او از قانون است. در این شیوه، معلومات اخلاقی دادرسی بر شیوه تفسیر او از قانون تأثیر روان‌شناختی می‌نهد که به‌صورت قهری و غیر آگاهانه رخ می‌دهد. بدین معنا که آگاهی‌های قاضی از علم اخلاق (اهداف، مبانی، روش‌ها، منابع، مسائل و ارزش‌های اخلاقی) به‌صورت غیرارادی در استنباط قاضی از قانون تأثیر می‌گذارد و استنباط او را نسبت به قاضی‌ای که فاقد چنین آگاهی‌هایی از علم اخلاق است، متمایز می‌سازد. این غیر از خصلت‌های اخلاقی قاضی است که فقها با عنوان آداب قضاوت درباره آن بحث می‌کنند. آداب قضاوت بدین معناست که قاضی متخلق به صفات و خصایل نیکوی اخلاقی شود تا از این رهگذر، تفسیر او نیز واجد محسنات اخلاقی شود، اما در اینجا مراد، معلومات و آگاهی‌های قاضی از دانش اخلاق است که چگونه و در چه سطحی توانایی تأثیرگذاری بر تفسیر او را دارد.

آگاهی‌ها، پیش‌فرض‌ها و علایق مفسر در تفسیر وی مؤثر است. براین‌اساس، اگر قاضی با آموزه‌های اخلاقی آشنا شد و معلومات نسبتاً گسترده‌ای در این حوزه تحصیل کرد، به‌صورت ناخودآگاه در فهم قانونی وی تأثیر می‌گذارد؛ تأثیری که مدیریت‌ناپذیر و غیرضابطه‌مند است.

۲. موضوعیت یا طریقت قانون نسبت به اخلاق

بحثی در ساختار نظام‌های حقوقی مطرح شده است که آیا قوانین موضوعیت دارد یا طریقت؟ براین اساس، آیا وظیفه قاضی این است که قوانین را صرف نظر از محتوای ارزشی آن‌ها اعمال کند یا اینکه در اعمال قوانین، محتوای ارزشی و هنجارهای اخلاقی آن‌ها را نیز مورد توجه قرار دهد؟ در صورت نخست، قوانین برای دادرس در حکم هدف هستند که وی با اعمال آن‌ها به‌ویژه از طریق منطق صوری و قیاس قضایی به وظیفه خود عمل می‌کند (انصاری، ۱۳۸۷، صص. ۵۶-۶۱). گزارش پرلمان از گفتار مورلن در این زمینه جالب است.

«دادرس خوب در برابر عقل قانون، عقل خود را فرو می‌افکند و تحقیر می‌کند؛ زیرا وی را منصوب کرده‌اند تا مطابق قانون قضاوت کند نه اینکه به قضاوت درباره قانون پردازد... در رویه قضایی، معقولی عقلانی‌تر از عقل قانون و انصافی منصف‌تر از انصاف قانون نمی‌توان یافت.» (پرلمان، ۱۳۷۳، ص. ۴۴)

در صورت دوم، قوانین در حکم وسیله هستند که دادرس از طریق منطق ماهوی برای رسیدن به هدف خاص از آن‌ها استفاده می‌کند. در این فرض اگر قاضی یک وسیله (قاعده حقوقی یا ماده قانونی) را با هدف مورد نظر (عدالت یا اخلاق) ناسازگار بباید، می‌تواند آن را کنار بگذارد و از وسایل دیگر استفاده کند و اگر وسیله دیگری در اختیار نداشته باشد، می‌تواند همان وسیله نخست را به‌گونه‌ای سازگار با اهداف قانون‌گذار تفسیر کند. چارلز پرلمان در انتقاد از مکاتب جمودآور بر متن قانون که هدف قانون را به‌کلی وامی‌نهند، می‌گوید:

«نظام حقوقی نمی‌تواند نظامی صورتگر باشد؛ زیرا در نظام حقوقی، دادرس باید حق را در هر مورد خاص بیان کند و نمی‌تواند رضایت دهد که نتایج لازم به مدد قیاس از متون قانونی استنباط شود، بلکه باید بررسی کند و ببیند که آیا این نتایج قابل قبول هستند یا خیر؟ اگر نتایج قابل قبول باشند، اعمال مکانیکی قانون مورد بحث و ایراد قرار نمی‌گیرد، اما اگر نتایج قابل قبول نباشند، دادرس باید به تفسیر بپردازد و بنابراین، باید این یا آن مقدمه را تغییر دهد تا از نتیجه‌ای که پذیرفتنی نیست، پرهیز کند.» (پرلمان، ۱۳۷۳، صص. ۴۴-۴۵)

ص. ۵۱

بحث موضوعیت یا طریقت قانون در راه تحصیل ارزش‌های اخلاقی را می‌توان در ضمانت اجرای اشتباه در شخص طرف معامله در عقد نکاح مشاهده کرد. قانون‌گذار ضمانت اجرای اشتباه در قراردادها را در ماده ۲۰۱ قانون مدنی این‌گونه بیان کرده است «اشتباه در شخص طرف، به صحت معامله خللی وارد نمی‌آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف علت عمده عقد بوده باشد». روشن است که عقد نکاح، مصداق بین قراردادی است که شخصیت طرف، علت عمده عقد است. از این رو منطبق با متن ماده، اشتباه در شخصیت طرف عقد نکاح، در عقد ایجاد خلل می‌کند، اما نوع خلل در این ماده مشخص نشده است و وضعیت حقوقی معامله اشتباهی نیاز به تفسیر دارد. می‌توان دو تفسیر از واژه «خلل» ارائه داد که اولی، بطلان عقد و دومی، قابلیت فسخ توسط مشتبه است، اما اگر قاضی تفسیر نخست را برگزیند و حکم به بطلان چنین نکاحی دهد، زن و مرد را در حکم نامحرمان قرار داده است. این نتیجه از لحاظ اخلاقی بسیار مذموم است و پیامدهای نامناسبی بر جا می‌نهد؛ زیرا هم برای آنان که مدتی با هم به سر برده‌اند، گران‌بار و ناپسند است و آینده خطرناکی را برای آنان رقم می‌زند و هم به کودکان بی‌گناهی که ثمره این تراضی آلوده به اشتباه بوده‌اند، لطمه وارد می‌کند و آنان را به‌عنوان کودکان نامشروع تلقی خواهد کرد. این نتایج که از لحاظ اخلاقی ناگوار است، باعث شد که رویه قضایی به‌درستی واژه «خلل» را به قابلیت فسخ از جانب اشتباه‌کننده تفسیر کند.

در نظام‌های حقوقی که به قانون به دیده ابزار می‌نگرند، به دادرس نقش فعالی در رسیدگی به دعوا اعطا می‌شود. در این جوامع، دادرس-داور جای خود را به دادرس-مداخله‌گر یا دادرس-هادی می‌دهد. کارکرد حقوقی دادرس نیز جای خود را به کارکرد حقوقی-سیاسی می‌دهد. دادرس تنها در صدد اجرای قوانین موجود نیست، بلکه همگام با سیاست‌های حکومت در راستای تحقق عملی هنجارهای اخلاقی مشارکت می‌کند (انصاری، ۱۳۸۷، ص. ۷۹).

۳. مبانی قانونی تفسیر قضایی اخلاق محور در نظام حقوقی ایران

اصل ۴ قانون اساسی که در جایگاهی فراتر از دیگر اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر قرار دارد و با داشتن نقش نظارتی بر آن‌ها، چیرگی خاصی بر آن‌ها دارد، چنین مقرر کرده است «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر

این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است». برخی از حقوق‌دانان در تفسیر این اصل، منبع اصلی قوانین در ساختار حقوقی ایران را تنها منابع فقهی می‌دانند حال آنکه اگر هدف قانون‌گذار، پیروی محض از منابع فقهی و کنار نهادن دیگر دانش‌های مأخوذ از نصوص دینی و معارفی اسلام بود، به راحتی می‌توانست به جای واژه «موازین اسلامی» از واژه موازین فقهی استفاده کند. واژه «موازین اسلامی» اعم از موازین فقهی، کلامی و اخلاقی است؛ زیرا سرچشمه و منبع تغذیه همه این دانش‌ها، نصوص قرآنی و حدیثی است که از جمع کتاب و سنت، «موازین اسلامی» به دست می‌آید. بدین ترتیب، موازین اخلاقی نیز بسان موازین فقهی و کلامی، از منابع و مبانی اصلی نظام قانونی ایران به شمار می‌آید. با عمومیت واژه «موازین اسلامی»، کنار نهادن موازین اخلاقی از منابع نظام قانون‌گذاری موجه به نظر نمی‌آید. براین اساس، از لحاظ نظری در نظام حقوقی ایران، معارف اخلاقی در وضع قانون نقش ارزنده‌ای ایفا می‌کند. بنابراین، اگر تفسیر قانون را به معنای کشف مراد و منظور قانون‌گذار بدانیم، لاجرم باید مبانی، منابع، ملاحظات و رویه واضعان قانون در تفسیر قانون مدنظر قرار گیرد. اینجاست که اخلاق در تفسیر قانون توسط دادرسان نقش عمده خویش را نشان می‌دهد؛ زیرا حضور فعال مبانی اخلاقی در وضع قانون بسترساز حضور فعال مبانی اخلاقی در تفسیر قانون می‌شود.

قاضی در همه فروض و دعاوی نیازمند تفسیر قانون است. حتی در جایی که قانون وجود دارد و با صراحت نگاشته شده است؛ زیرا دادرس باید معنی درست قانون را معین کند و مفاهیم مجرد را با پدیده‌های خارجی منطبق سازد. از این رو کمتر موردی است که بتوان ادعا کرد قانون نیاز به تفسیر ندارد و رویه قضایی در چگونگی اجرای قانون مؤثر نیست (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص. ۵۶۷). در این صورت رویه قضایی که از تفاسیر قضات نشئت می‌گیرد، زمینه مؤثری برای اجرای اخلاق‌محور قانون قلمداد می‌شود.

وقتی در اجرای موضوعات صریح قانونی، نقش تفسیر قضایی مشهود است، در موضوعاتی که قانون حکم صریحی ندارد یا مجمل، مبهم، متعارض و متزاحم نگاشته شده است، به طریق اولی وظیفه قاضی در تفسیر قانون و نقش درخور رویه قضایی عیان می‌شود؛ چنان‌که در اصل ۱۶۷ قانون اساسی با الگوگیری از اصل ۴ و باز هم با عبارتی که از انحصار فقهی عدول کرده است و بر

حضور تمام دانش‌های اسلامی در فرایند تفسیر قانون تأکید دارد، چنین مقرر شده است «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر کند و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد». با همین الگو، ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند».

در هیچ‌یک از متون قانونی بالا، صحبتی از منابع فقهی در میان نیست حال آنکه قانون‌گذاری که بیش از همه اخلاق از شمه فقهی برخوردار است، به راحتی می‌توانست از واژه منابع فقهی استفاده کند. با وجود این، واژه «منابع معتبر اسلامی» که مرجع تفسیر قانون به شمار آمده است، مجموعه‌ای از دانش‌های فقه، کلام و اخلاق را دربرمی‌گیرد؛ زیرا اسلام همان‌طور که فقه‌ساز است، اخلاق‌ساز و اخلاق‌آفرین نیز هست؛ زیرا یکی از فلسفه‌های مهم بعثت آورنده این دین، تکامل اخلاقی بشر بوده است.^۱ وقتی احکام شریعت مبتنی بر حسن و قبح وضع شده و تشریحات شارع از قبیح پیراسته است و اسلام احکامش را بر اساس اخلاق فاضله جعل کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص. ۱۱۰)، می‌توان برای اخلاق در حقوق دینی که منبع قوانینش را احکام شریعت و مرجع تفسیر قوانینش را منابع معتبر شریعت تشکیل می‌دهند، جایگاه مناسبی را در مقام کشف شریعت در مرحله اجتهاد، بیان شریعت در مرحله تقنین و تشریح و اجرای شریعت در مرحله تفسیر قضایی بنیان نهاد. از این‌رو ارزش‌های اخلاقی با تبدیل شدن به قواعد و ضوابط مستدل و معتبر، در مراحل تفسیر قانون نقش ارزنده‌ای ایفا می‌کند.

وقتی قاضی موظف است که از منابع معتبر اسلامی در تفسیر قانون استفاده کند، به طبع تنها از اخلاق دینی بهره می‌گیرد نه از اخلاق سکولاریته و غیردینی. بخشی از اخلاق ناشی از مستقلات عقلیه است که اگر دین نیز در این حوزه گفتمان‌سازی نمی‌کرد، عقل به تنهایی توان تشخیص این بخش از گزاره‌های اخلاقی را داشت، اما این بخش از اخلاق با اخلاق دینی ناسازگار نیست و

۱. «خص‌الرسول بانزال‌المکارم علیهم و امرهم بتبلیغها كما روی عن النبی (صلی‌الله‌علیه و آله) بعثت لأتمم مکارم‌الاخلاق»

(مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص. ۳۴۷).

همسو با گزاره‌های منبعث از نصوص دینی است، اما بخش دیگر از اخلاق دینی را تنها می‌توان در نصوص وحیانی کتاب و سنت به دست آورد. در این صورت کتاب و سنت همان‌طور که منابع شناخت حکم فقهی می‌شوند، منابع شناخت حکم اخلاقی نیز واقع می‌شوند. روش بهره‌گیری حکم اخلاقی از نصوص کتاب و سنت نیز منطبق با همان روش‌های اصولی متجلی در دانش اصول است. اگرچه به این دلیل که نگاه عمده و متمرکز در دانش اصول به سمت دانش فقه بوده است، متدولوژی منسجم و منظمی برای فهم گزاره‌های اخلاقی از نصوص وحیانی وجود ندارد که باید محققان در این زمینه به پا خیزند.

قانون‌گذار طبق ماده ۹۷۵ قانون مدنی، ضرورت تفسیر قضایی اخلاق‌محور را نسبت به قوانین و قراردادهای مورد توجه قرار داده است و چنین مقرر می‌دارد «محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده یا به واسطه جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود، به موقع اجرا گذارد؛ اگرچه اجرای قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد». ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی در تأیید گفتمان حاکم بر ماده ۹۷۵ قانون مدنی چنین مقرر داشته است «عقود و قراردادهایی که مخل نظم عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه که مغایر با موازین شرع باشد، در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست». برای مثال، در مقررات احوال شخصیه بیگانگان، منطبق با ماده ۷ قانون مدنی، اتباع خارجی در ایران تابع قانون دولت متبوع خود هستند، اما تفسیر اخلاق‌محور نصوص قانونی اقتضا می‌کند که مقررات مربوط به احوال شخصیه بیگانگان در ایران در صورتی نافذ باشد که با اخلاق حسنه منافات نداشته باشد. برای مثال، اگر قانون خارجی الحاق طفل متولد از زنا را به پدر به رسمیت بشناسد، با اخلاق حسنه در ایران منافات دارد و دادگاه ایرانی نمی‌تواند بر اساس آن قانون، رأی یا اجراییه صادر کند.

در ماده ۹۷۵ قانون مدنی، تفسیر قضایی اخلاق‌محور در دو متن رسمی مورد شناسایی قرار گرفته است؛ قوانین خارجی و قراردادهای. از این ماده نمی‌توان چنین برداشت کرد که قاضی در تفسیر قوانین داخلی الزامی به تفسیر اخلاق‌محور ندارد، بلکه فرض قانون‌گذار این است که قوانین داخلی با لحاظ عنصر اخلاق نگاشته می‌شوند. متن اخلاقی برای اجرا نیاز به تفسیر اخلاقی دارد و تا هنگامی که از متن اخلاقی تفسیر اخلاقی به عمل نیاید، نمی‌توان از اجرای اخلاقی قانون

دل‌آسوده بود. تفسیر و اجرای قوانینی که منطبق با فرض قانون‌گذار با محوریت اخلاق نگاشته شده‌اند، اگر به‌درستی توسط قاضی صورت پذیرد و نقش اخلاق در آن‌ها به‌درستی دیده شود، کارکرد اخلاقی قانون را در عالم خارج به منصفه ظهور می‌گذارد و اگر قاضی در مرحله تفسیر و اجرای قانون، نقش اخلاق را به‌درستی در قوانین ملاحظه نکند، نمی‌تواند کارکرد و غایت اخلاقی را که در تقنین ملاحظه شده است، به منصفه ظهور گذارد. در این مرحله، نقش قاضی در ملاحظه جایگاهی که اخلاق در تنصیص قانون دارد، حائز اهمیت است.

برای مثال، در تقسیم‌بندی فعل به عمد و غیرعمد در قوانین مدنی و کیفری، آنچه ملاک تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد، توجه به نیت و انگیزه‌های درونی واردکننده زیان است. توجه به سوءنیت و حسن نیت افراد و نقشی که این مسئله در مسئول دانستنشان دارد، مبنای اخلاقی دارد. تشخیص سوءنیت و درجه آن کاملاً در اختیار قاضی است. اگر قاضی نقش اخلاق را در این مواد قانونی ملاحظه کند و راهکار مناسبی برای پیاده‌سازی آن در مرحله اجرای قانون بیندیشد، می‌تواند کارکرد و غرض اخلاقی ماده قانونی را در عالم خارج به جریان اندازد و اگر نقشی برای اخلاق در این مواد قانونی ملاحظه نکند یا راهکار و سازوکاری مناسبی برای پیاده‌سازی آن در مرحله اجرای قانون پیش‌بینی نکند، نمی‌تواند کارکرد و غرض اخلاقی ماده قانونی را در عالم خارج به جریان اندازد.

ماده ۹۷۵ قانون مدنی، اجرای قوانین خارجی مخالف با اخلاق حسنه را ممنوع دانسته، اما درباره اجرای احکام صادره از دادگاه‌های خارجی صحبتی به میان نیاورده است. ماده ۱۶۹ قانون اجرای احکام مدنی، قاضی ایرانی را موظف به تفسیر احکام صادر از دادگاه‌های خارجی و بررسی انطباق یا عدم انطباق آن با اخلاق حسنه می‌داند و چنین مقرر می‌دارد «احکام مدنی صادر از دادگاه‌های خارجی در صورتی که واجد شرایط زیر باشد، در ایران قابل اجراست... مفاد حکم مخالف با قوانین مربوط به نظم عمومی یا اخلاق حسنه نباشد».

وظیفه قاضی در تفسیر اخلاقی نصوص قانونی و قراردادی از جمله وظایف سردفتران اسناد رسمی نسبت به مفاد اسناد تنظیمی قلمداد شده است تا الزام به تفسیر اخلاقی نصوص نسبت به همه نصوص رسمی و معتبر تکمیل شود. به موجب ماده ۳۰ قانون دفاتر اسناد رسمی، «سردفتران و دفتریاران موظف‌اند نسبت به تنظیم و ثبت اسناد مراجعین اقدام نمایند مگر آنکه مفاد و مدلول سند مخالف با قوانین و مقررات موضوعه و نظم عمومی یا اخلاق حسنه باشد». قانون‌گذار در تداوم

روندی که در لزوم تفسیر اخلاقی متون رسمی در پیش گرفته است، در تبصره ماده ۱۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی، بررسی اخلاق محور اظهارنامه‌ها را نیز در زمره تکالیف اداره ثبت اسناد و دفاتر دادگاه‌ها دانسته و چنین مقرر داشته است «اداره ثبت اسناد و دفتر دادگاه‌ها می‌توانند از ابلاغ اظهارنامه‌هایی که حاوی مطالب خلاف اخلاق و خارج از نزاکت باشد، خودداری نمایند».

در ادامه این روند و الزام مفسران متون رسمی به تفسیر اخلاقی نصوص، ماده ۱۲۹۵ قانون مدنی نیز قضات را ملزم می‌کند تا اسناد تنظیم‌شده در کشورهای خارجی را از حیث اخلاقی مورد واریسی قرار دهند و از اجرای اسناد مخالف اخلاق امتناع به عمل آورند. «محاکم ایران به اسناد تنظیم‌شده در کشورهای خارجه همان اعتباری را خواهند داد که آن اسناد مطابق قوانین کشوری که در آنجا تنظیم شده، دارا می‌باشد مشروط بر اینکه... مفاد آن‌ها مخالف با قوانین مربوط به نظم عمومی یا اخلاق حسنه ایران نباشد».

قانون‌گذار در همه اصول و مواد قانونی بالا، کارگزاران رسمی حکومت را موظف به تفسیر نصوص رسمی بر پایه «اخلاق حسنه» کرده است. با این حال، قانون‌گذار عامدانه از شناسایی مفهوم «اخلاق حسنه» سر باز می‌زند و در هیچ متن قانونی به تعریف و بیان قلمرو شمولی این مفهوم اشاره‌ای نمی‌کند. این رفتار عمدی قانون‌گذار را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که قصد قانون‌گذار این است که با توجه به مفهوم سیال «اخلاق حسنه»، شناسایی آن را به فرایند قضایی سپرد و خود تنها به ارائه ادراک کلی و ارتکاز عرفی از این مفهوم بسنده کند و شناسایی مصادیق آن را به کلی در دامن رسیدگی‌های قضایی قرار دهد.

۴. کارکردهای به‌کارگیری اخلاق در تفسیر قضایی

توجه به نقش اثرگذار اخلاق در تفسیر قضایی و طراحی سازوکار مناسب برای مداخلت این عنصر در فرایند دادرسی و تفسیر قوانین، در بردارنده کارکردهای متعددی در نظام حقوقی است که در ادامه به چهار کارکرد مهم اشاره می‌شود.

۱.۴. کارکرد تفسیر اخلاقی در تبدیل هنجار اخلاقی به قاعده حقوقی

یکی از کارکردهای تفسیر اخلاقی این است که قاضی از طریق تفسیر اخلاق محور قانون، هنجارهای اخلاقی‌ای را که در موضوع دعوا استفاده می‌شود، به قاعده‌ای حقوقی تبدیل می‌کند و با تکرار استفاده از آن قاعده اخلاقی در آرای قضات و تبدیل آن به رویه قضایی، آن قاعده اخلاقی

به یکی از منابع حقوقی تبدیل می‌شود. ریپر معتقد است که دادرس در مواجهه با دعاوی باید ارزش‌های اخلاقی نهفته در موضوع هر دعوا را به شمار آورد. به عقیده او، قاضی از میان بهترین افراد ملت انتخاب می‌شود؛ کسی که به محترم داشتن سنت‌های اخلاقی خو گرفته است و اگر معتقد به آن‌ها نیز نباشد، انضباط شغلی او را ناگزیر می‌کند که به این‌گونه سنت‌ها احترام گذارد. بنابراین، طبیعی است که در دعاوی، رأی‌ای را که قاعده اخلاقی به او تلقین کرده است، صادر می‌کند. بدین ترتیب، قاعده اخلاقی که الهام‌بخش دادرس بوده است به قاعده حقوقی تبدیل می‌شود (قربان‌نیا، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷، ص ۳۹۸). در این صورت قاعده حقوقی عبارت است از معنایی که دادرسان برای قوانین تعیین کرده‌اند و بدین ترتیب، اراده ایشان نیز از نیروهایی است که در نظام حقوقی هر کشور، سهم مستقیم و مؤثر دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۴۷).

۲.۴. کارکرد تفسیر اخلاقی در تشریح، تکمیل و انسجام‌بخشی نسبت به قوانین

نظام‌های حقوقی ممکن است به شیوه‌های گوناگون، فضاهایی را به‌عنوان منطقه آزاد حقوقی (منطقه الفراغ) در نظر بگیرند. همچنین، رویدادهای خارجی و دعاوی ناشی از آن‌ها به‌اندازه‌ای گوناگون و پیچیده است که حتی در مواردی که قانون ابهام و نقصی ندارد، دادرس ناگزیر از تفسیر آن است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۴۶). در این شرایط می‌توان اصول حقوقی، فروع و مصادیق آن‌ها را با توسل به ایده‌ها و استدلال‌های اخلاقی تکمیل کرد. برای مثال، در قوانین اساسی قلمرو ضمانت اجرایی «حق حیات، حق آزادی بیان، آزادی و امنیت فردی و رفتار مساوی مطابق قانون» معمولاً نیاز دارد که با استمداد از مفاهیم اخلاقی تکمیل شود.

یکی از وظایف دادرس این است که میان تعاریف مختلف احتمالی از مفاهیم حقوقی به‌کاررفته در قانون دست به‌گزینش زند. گاه قانون دربردارنده مفاهیم کلی است که معنا و مفاد متعین ندارند که نیاز به تعریف دارد. در این حالات نیز دادرس بر پایه اصول اخلاقی که در زمره اهداف قانون‌گذار است، دست به‌گزینش می‌زند و میان تعاریف مختلف، اخلاقی‌ترین تعریف را برمی‌گزیند و نسبت به مفاهیم کلی، تعریف اخلاقی ارائه می‌دهد.

بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی، دادگاه می‌تواند برای کامل ساختن قوانین به اجتهاد در مبانی دست زند یا از میان فتاوی معتبر، آنچه را اخلاقی‌تر می‌یابد، انتخاب کند و حاصل اجتهاد و انتخاب خود را به‌عنوان حقوق رسمی کشور اعلام کند. بدین ترتیب، تفسیر قضایی زمینه لازم را

برای ایجاد حقوق اخلاقی در کنار حقوق دولتی در نظام حقوقی فراهم آورده است که اگر استفاده شایان از آن بشود، رویه قضایی پیشگام در حرکت نظم حقوقی می‌شود و انعطاف لازم برای جذب هنجارهای اخلاقی را به آن می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، صص. ۳۴۷ و ۳۴۸).

این کارکرد اخلاق در حوزه مسئولیت مدنی بسیار فراتر از حوزه قراردادها مشاهده می‌شود و به دادرسان امکان بسیار وسیع‌تری را برای دخالت اخلاقی در دعاوی می‌دهد. اگر حاکمیت اراده، آزادی، امنیت و ثبات قراردادها امکان دخالت اخلاقی دادرس در قراردادها را محدود می‌سازد، در قلمرو مسئولیت مدنی لزوم جبران کامل همه زیان‌های ناروا، دخالت اخلاقی بیشتر دادرس را می‌طلبد. برای همین، نقش رویه قضایی در اخلاقی کردن مسئولیت‌های غیرقراردادی بسیار محسوس و مؤثر است. قواعدی که در قوانین درباره مسئولیت مدنی پیش‌بینی شده‌اند، آن‌چنان اندک هستند و وقایعی که در نتیجه تحولات اقتصادی، صنعتی و اجتماعی رخ می‌دهند آن‌چنان ظریف، جزئی و بسیارند که نه تنها زمینه لازم برای ایفای نقش فعال و سازنده از سوی دادرسان را برای تکمیل، توضیح و انسجام‌بخشی نسبت به قوانین بر پایه اخلاق فراهم می‌آورند، بلکه آن‌ها را ناگزیر از ایفای چنین نقشی می‌سازند.

۳.۴. کارکرد تفسیر اخلاقی در توسعه و تضییق شمول مدلولی قانون

گزاره‌های اخلاقی به‌خوبی نقش مفسر مواد قانونی را ایفا می‌کنند. قاضی در مقام مفسر قانون موظف است که در مسیر استنباط و صدور حکم، پیوسته نگاه دوسویه خود را حفظ کند. از سویی برای تشخیص حکم به مواد قانون رجوع کند و از سوی دیگر، برای تفسیر و تشخیص محدوده اجرایی حکم از نظر ضیق و سعه، توجه دائمی به گزاره‌های اخلاقی داشته باشد. گاه با توجه به این گزاره‌های اخلاقی است که حکم قانونی عام یا مطلق، تضییق می‌شود و گاه ملاحظه این گزاره‌های اخلاقی است که حکم قانونی خاص یا مقید را گستره وسیع‌تری می‌بخشد.

تمسک به اخلاق در تفسیر قانون گاه منجر به افزایش در شمول آن می‌شود. برای مثال، ماده ۶۹۷ قانون تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده (ماده ۹۲۱ قانون مجازات اسلامی) درباره جرم افترا این‌گونه مقرر داشته است «هرکس به‌وسیله اوراق چاپی یا خطی یا به‌وسیله درج در روزنامه و جراید یا نطق در مجامع یا به هر وسیله دیگر به کسی امری را صریحاً نسبت دهد یا آن‌ها را منتشر نماید»، به مجازات مقرر در این ماده محکوم می‌شود. در اینجا مواردی که قانون به‌عنوان

وسیله ارتکاب جرم افترا برشمرده شامل «اوراق چاپی یا خطی، درج در روزنامه و جراید و نطق در مجامع» است. حال چنانچه اکتفا به معانی ظاهری واژگان به‌کاررفته در ماده مزبور شود، جرم افترا شامل موردی نمی‌شود که متهم به وسیله رادیو، تلویزیون، سینما یا اوراق پلی‌کی جرمی را به کسی نسبت دهد درحالی‌که رعایت اصول اخلاقی مرتبط با حفظ حرمت و حیثیت اشخاص و جلوگیری از اتهامات واهی به آنان ایجاب می‌کند که افترا با استفاده از این راه‌ها و وسایل نیز جرم‌انگاری شود؛ زیرا آثار ناشی از نطق در رادیو و تلویزیون به مراتب بیش از نطق در مجامع برای مجنی‌علیه خطرناک است. بنابراین، تفسیر اخلاق‌محور ماده فوق بر اساس مفهوم موافق (قیاس اولویت یا مفهوم اولویت) باعث توسعه در شمول ماده می‌شود.

مثال دیگر در این باره، ماده ۲۶۶ قانون مدنی است که چنین مقرر می‌دارد «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود». این تعهدات که به تعهدات طبیعی شهرت یافته است، بر اساس تفسیر مضیق ماده، محدود به حقی می‌شود که مشمول مرور زمان شده یا قرارداد مبنای آن باطل شده است، اما تفسیر قضایی اخلاق‌محور با توسعه در شمول موضوعی این ماده، مفهوم حق طبیعی را گسترش می‌بخشد. در این صورت حق طبیعی شامل تمام مواردی است که شخص دین وجدانی و اخلاقی خود را می‌پردازد مانند دادن جهیزیه به فرزند یا جبران ضرری که شرایط تحقق مسئولیت در آن جمع نیست. بدین ترتیب، رویه قضایی باعث نزدیکی رابطه حقوق و اخلاق می‌شود؛ زیرا هر دین اخلاقی را که وجدان عمومی می‌پذیرد و شخص نیز به اختیار آن را می‌پردازد، حقوق نیز تضمین می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص. ۳۵۰).

گاه تمسک به اخلاق در تفسیر قانون باعث عدم انعقاد اطلاق برای متن قانونی می‌شود و جلوی توسعه دلالت متن قانون برای پوشاندن موارد غیراخلاقی را می‌گیرد و گاه باعث تقیید یا تخصیص می‌شود. دست‌کم استفاده از اخلاق می‌تواند از شمول برخی مواد قانون بکاهد. برای مثال، ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، ازدواج پیش از بلوغ را چه برای پسران و چه برای دختران با اذن ولی و تأیید مصلحت نابالغ توسط دادگاه، درست دانسته است. در ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی چنین مقرر شده است «همین که نکاح به‌طور صحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود». یکی از این حقوق و تکالیف زوجین در مقابل یکدیگر، حق استمتاع از زوجه است. اطلاق این ماده شامل همه استمتاع‌اعمال از

آمیزش و غیرآمیزش و در استمتاعات غیرآمیزشی شامل استمتاعات نامتعارف و خشن نیز می‌شود. همچنین، اطلاق این ماده هرگونه استمتاع از نابالغ را جایز می‌کند. فتاوی فقہی نیز درباره جواز جمیع استمتاعات غیرآمیزشی از نابالغ ولو طفل شیرخوار، گواه این اطلاقات قانونی باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص. ۸۱۱). در استدلال بر این رأی گفته شده است که نه تنها دلیلی بر حرمت این قبیل استمتاعات نیست، بلکه عمومیت موجود در ادله جواز استمتاع از زوجه و مملوکه، این موارد را هم دربرمی‌گیرد (موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۲، ص. ۱۲۶) حال آنکه برخی استمتاعات جنسی از همسر و به‌ویژه همسر نابالغ یا همسر کم‌توان که از ضعف قوای جسمی یا جنسی رنج می‌برد، غیراخلاقی جلوه می‌کند.

رجوع به مجاری اخلاقی از دو لحاظ منجر به کاستن از شمول این اطلاقات قانونی می‌شود. یکی از لحاظ سن زوجه و دیگری از لحاظ نوع و کیفیت استمتاع. از لحاظ سن زوجه می‌توان اطلاق قانون را منصرف از هرگونه استمتاع از اطفال غیرممیز دانست. از لحاظ نوع و کیفیت استمتاع نیز می‌توان اطلاق قانون را منصرف از استمتاع نامتعارف و خشن تلقی کرد. توجه به اصول اخلاقی باعث شد تا برخی فقیهان اصل انعقاد اطلاق در ادله شرعی نسبت به استمتاع از زوجه را انکار کنند و ادله جواز استمتاع را محدود به استمتاع متعارف گردانند؛ آن‌گونه که یکی از فقیهان معاصر در حاشیه خویش بر متن العروة الوثقی چنین می‌نگارد:

«قول نزدیک به احتیاط آن است که در مورد اشخاص متعارف، جواز استمتاع تنها محدود به استمتاع متعارف شود، اما دلیلی که جایزکننده استمتاع از طفل شیرخوار باشد، وجود ندارد. وقتی ادله شرعی مقید به استمتاع متعارف شده‌اند، نمی‌توان در این موارد به اصل اباحه یا اطلاق ادله تمسک کرد.» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص. ۷۷۲)

همچنین، توجه به همین هنجارهای اخلاقی سبب شد تا برخی فقیهان، جواز برخی استمتاعات نامتعارف را منوط به وجود دلیل روشن با دلالت واضح کرده و اطلاق ادله را کافی برای جواز این قبیل از استمتاعات ندانسته‌اند؛ آن‌گونه که یکی از فقیهان در این باره چنین نگاشته است:

«جواز برخی استمتاعات نامتعارف که خارج از اقتضای عقد است به دلیلی نیاز دارد که آن فعل را تجویز کند.» (موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص. ۳۴۳)

به تعبیر دیگر، عقد نکاح مقتضی جواز استمتاع از همسر است، اما عموم و اطلاق آن به گونه‌ای نیست که هرگونه استمتاعی را دربرگیرد؛ هرچند این استمتاع نزد خردمندان غیراخلاقی و قبیح باشد، بلکه تنها استمتاع اخلاقی نزد خردمندان را دربرمی‌گیرد و چون استمتاع از همسر نابالغ، امری نامتعارف و نزد خردمندان، ناخوشایند و از منظر مجاری اخلاق، ناپسند است، ادله جواز استمتاع بر آن شمول نمی‌یابد. طبق فتاویٰ بالا، حتی نسبت به همسر بالغ نیز ادله جواز استمتاع منصرف از استمتاع ناپسند و نامتعارف و مذموم نزد اخلاق است. از این رو نمی‌توان به عموم و اطلاق چنین ادله‌ای اعم از ادله فقهی و قانونی تمسک جست.

۴.۴. کارکرد تفسیر اخلاقی در استنباط حکم مخالف با ظاهر قانون

یکی از مهم‌ترین کارکردهای اخلاق در فرایند تفسیر قضایی مواردی است که میان گزاره‌های قانونی و اخلاقی، تباین و ناسازگاری رخ می‌دهد. تباین دو صورت دارد؛ گاه تباین به صورت موجه جزئی است؛ یعنی حکم اخلاق با عموم یا اطلاق حکم قانونی و به عکس، حکم قانونی با عموم و اطلاق حکم اخلاقی سازگار نیست. گاه هم تباین به صورت موجه کلیه است؛ یعنی حکم قانونی نه تنها با عموم حکم اخلاقی، بلکه با اصل آن نیز ناسازگار است. صورت دوم را کمتر می‌توان در قوانین ردیابی کرد و بعید است که قانون‌گذار به تقنینی اقدام کند که به کلی ناقض اصول اخلاقی باشد، اما اگر این اتفاق به هر دلیلی رخ دهد، بحث حاضر در هر دو فرض ناسازگاری و تباین جزئی و کلی می‌تواند مطرح شود. در این حالت می‌توان به چهار احتمال در حل این تباین اشاره کرد.

احتمال نخست اینکه، گفته شود تبعیت از قانون، خود فعل اخلاقی است و رهاورد چنین تبعیتی پیراستگی اخلاقی است. از این رو اخلاق نباید خود را در تعارض با قانون قلمداد کند. احتمال دوم اینکه، گفته شود وقتی ملاکات احکام قانونی از منظر عقل روشن شود، احکام اخلاقی عموم و اطلاق احکام قانونی را تخصیص یا تقیید می‌زند؛ زیرا در این حالت اخلاق به مثابه یک مخصص لُبّی در استنباط حکم قانون ایفای نقش می‌کند.

در احتمال سوم، میان دو قسم از احکام اخلاقی تفصیل برقرار می‌شود. دسته نخست، احکام اخلاقی قطعی که احکام عقلی هستند و دسته دوم، احکام اخلاقی غیرقطعی که احکام عقلایی و عرفی هستند. درباره احکام اخلاقی دسته نخست باید در ظاهر قانون به گونه‌ای تصرف شود

و استنباطی خلاف ظاهر از قانون به دست آورد که مخالف با احکام قطعی اخلاقی نباشد، اما درباره احکام اخلاقی دسته دوم نمی‌توان از ظاهر حکم قانونی به خاطر وجود حکم اخلاقی دست کشید؛ زیرا این اخلاق محصول عرف است و می‌تواند در زمان و مکان دیگر تغییر کند و در این صورت نمی‌تواند بر احکام قانونی که کلی هستند و به مکان و زمان خاص اختصاص ندارند، تقیید یا تخصیص وارد کند.

درباره این احتمال آنچه مشکل به نظر می‌آید، تشخیص مصادیق حکم اخلاقی قطعی و غیر قطعی است. این مسئله باعث اختلاف آرای قضایی می‌شود. برای مثال، ممکن است یک قاضی «آزادی بیان» را به این علت که یکی از حقوق بنیادین بشر شمرده می‌شود، از احکام اخلاقی قطعی بیندارد و قاضی دیگر آن را نه به عنوان یکی از حقوق بنیادین بشر، بلکه زاییده آداب و رسوم و عرف متداول تلقی کند که در این صورت حکم اخلاقی مزبور در زمره احکام غیر قطعی است.

احتمال چهارم اینکه، گفته شود در تبیین احکام قانونی و اخلاقی باید اهم و مهم کرد و با درجه بندی اهمیت، هر حکمی که از اهمیت بیشتری برخوردار بود، مقدم شود و حکم مهم باید به نفع حکم اهم تفسیر شود. درست مانند مشکلی که در احتمال قبل وجود داشت، در این احتمال نیز می‌تواند رخ دهد و در تشخیص مصادیق اهم و مهم، اختلاف آرای قضایی بروز کند. برای مثال، آیاتی از قرآن، بی‌انصافی را به عنوان رذیله اخلاقی حتی در عرصه کارزار با دشمن نیز مدخلیت داده است و بر تقدم انصاف نسبت به حکم فقهی و جوب مقاتله با کافران حکم می‌دهد^۱. برای همین ممکن است یک قاضی، انصاف را به عنوان حکم اخلاقی اهم تلقی کند و مراعات آن را حتی در برخورد با دگراندیشان مذهبی و سیاسی نیز لازم بیندارد در حالی که قاضی دیگر حکم فقهی مقابله با دگراندیشان سیاسی و مذهبی را اهم بداند و آن را بر حکم اخلاقی انصاف ترجیح دهد.

صرف نظر از ادله تفصیلی - تحلیلی هریک از احتمالات چهارگانه فوق، این مطلب قطعی و

۱. «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوْا» (مائده، ۲)؛ و دشمنی گروهی از مردم که شما را از ورود

به مسجد الحرام بازداشتند، وادارتان نکند که بر آنان تعدی کنید.

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى» (مائده، ۸)؛ و مبدا دشمنی با قومی وادارتان کند که به عدالت رفتار نکنید. به عدالت رفتار کنید که آن به تقوا نزدیک تر است.

مسلم است که احکام قانونی نسبت به ارزش‌های اخلاقی بسان وسیله‌اند نسبت به هدف یا بسان مقدمه‌اند نسبت به ذی‌مقدمه. بخشی از قوانین با هدف تکامل اخلاقی شهروندان وضع می‌شوند و بدین ترتیب، احکام قانونی طریقت دارند نه موضوعیت. از این رو باید استنباط از متن قانون به گونه‌ای باشد که غایت اخلاقی مدنظر قانون‌گذار تأمین شود؛ زیرا غایت متن باید بر مبادی و روش مطالعه و تفسیر متن تأثیر گذارد؛ یعنی روش‌ها و ضوابط منطقی برای تفسیر متن باید ناظر غایت آن باشد؛ البته نمی‌توان ادعا کرد که همه احکام قانونی به صورت موجه کلیه با هدف تکامل ارزش‌های اخلاقی وضع شده‌اند، اما دست‌کم در مواردی که حکم قانونی دارای غایت اخلاقی است، باید در تفسیر قانون به نفع اخلاق عمل کرد.

ارجحیت بخشی به تفسیر اخلاق‌محور از نص نسبت به تفسیر غیر اخلاقی از آن، در نصوص تشریعی نیز ضرورت می‌یابد و برخی فقیهان را به عدول از تفسیر ظاهری و افتا بر پایه تفسیر غیر ظاهری وامی‌دارد. برای مثال، در روایت «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنَ بَعْدِي، فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ، وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ، وَ بَاهْتُوهُمْ» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص. ۱۲۳)، نبی مکرم (صلی‌الله علیه و آله) با استفاده از واژه «باهتوهم» دستور به مباحثه با بدعت‌گذاران و شبهه‌افکنان داده است. در اینکه مراد از این واژه چیست، دو تفسیر نزد فقیهان و محدثان شهرت یافته است. تفسیر نخست، آن را به معنای «بهتان زدن» می‌داند و تفسیر دوم، آن را به معنای «مبهوت کردن» می‌داند. از آنجاکه تفسیر نخست منجر به انتساب تهمت و کذب به بدعت‌گذاران می‌شود و مسلمانان را به افترازندگان دروغ‌گو تبدیل می‌کند، تفسیر غیر اخلاقی است. برای همین برخی فقیهان و محدثان سعی در انکار این تفسیر و پذیرش تفسیر دوم که ناظر به مبهوت کردن بدعت‌گذاران در مقام احتجاج و استدلال است، داشته‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص. ۲۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۱، ص. ۸۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۶، ص. ۴۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص. ۴۱۳).

در اندیشه‌های حقوقی و رویه‌های قضایی نیز رویکرد بسیاری از حقوق‌دانان و نظامات قضایی در راستای عدول از ظاهر قانون به علت غلبه تفسیر اخلاقی بر تفسیر غیر اخلاقی سامان یافته است. برای مثال، در نظام قضایی آلمان در مواردی که اجرای حکمی با نیازمندی‌های عملی منافات داشته باشد، دادرس از تفسیر منطقی و احترام به قانون دست برنمی‌دارد، ولی از اصول مورد احترام قانون‌گذار مانند لزوم احترام به اخلاق حسنه و رعایت حسن نیت و ممنوع بودن

کاری که به قصد آزار رساندن دیگران انجام می‌شود، برای تعدیل قانون و متناسب کردن آن با هنجارهای اخلاقی جامعه الهام می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۵۲).

لون فولر درباره تعارض کامل قانون با اخلاق و طرز عمل قاضی در این شرایط می‌نویسد:

«ممکن است قانونی آن‌چنان ناعادلانه باشد که موازنه اخلاقی به‌طور قطع بر ضد اطاعت از آن قانون باشد. این مسئله به‌روشنی ثابت می‌کند که در پایبندی به قوانین موضوعه مانند پایبندی به دیگر فضیلت‌های اخلاقی مانند صداقت، گاه سنگینی دلایل اخلاقی ما را وادار می‌کند برخلاف آن‌ها عمل کنیم.» (آلمن، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۴)

فولر قانون نورمبرگ را یکی از قوانینی می‌داند که آشکارا با اصول اخلاقی در تعارض است و نمی‌توان به پیروی از این قانون توصیه کرد. منطبق با این قانون، ازدواج و رابطه جنسی میان یهودیان و آلمانی‌تبارها منع شده بود (آلمن، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۶).

جنبش مطالعه انتقادی حقوق نیز با تکیه بر ماهیت نامتعین قواعد حقوقی، تصمیمات قضایی را محصول مواضع ایدئولوژیک دادرسان می‌داند (انصاری، ۱۳۸۷، ص. ۷۵). در میان طرف‌داران این جنبش، دونکن کندی بیش از دیگران درباره نقش دادرس سخن گفته و امکان عدول از ظاهر قانون به نفع گرایش‌های اخلاقی قاضی را مورد تأکید و تأیید قرار داده است و بلکه آن را واقع‌های قهری و ناخودآگاه می‌پندارد. او معتقد است که دادرسان انسان‌های مجبور هستند؛ یا قانون آن‌ها را مجبور می‌کند یا ندای وجدان. او دادرس را عضوی از جامعه می‌داند که از اخلاق و روحیات جامعه تأثیر می‌پذیرد. از این‌رو دادرس می‌تواند واکنش جامعه به تفسیری خاص را پیش‌بینی کند. دادرس می‌تواند با ترجیحات اخلاقی خود جولان دهد تا تحقیقی از مطالب حقوقی و مواد قانونی به عمل آورد و به راه‌حلی غیر از آنچه در قانون ظاهر شده است، برسد. او آن قدر با متن قانون کار می‌کند و آن را تغییر می‌دهد و در آن تصرف می‌کند، تا قانون با اخلاقی که خود آن را مناسب می‌بیند، سازگار افتد. او معتقد است دادرسان هنگامی که با مواد قانونی قابل اعمال در دعاوی سروکار دارند، راهبردهای اخلاقی را دنبال می‌کنند؛ خواه از این امر آگاه باشند و خواه ناآگاه (انصاری، ۱۳۸۷، صص. ۱۰۱ و ۱۰۲).

در نظام قضایی نیز تفسیر اخلاق‌محور از مواد قانونی گاه ایجاب می‌کند که فرایند قضایی به

سمتی گرایش یابد که برخی مواد قانونی بر مرادات غیرظاهری آن‌ها حمل شود. برای مثال، ظاهر ماده ۲۰۶ قانون مدنی دلالت بر اعتبار قراردادهای اضطراری می‌کند. این ماده چنین مقرر کرده است «اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به معامله کند، مکره محسوب نشده و معامله اضطراری معتبر خواهد بود». ظاهر ماده حکم می‌کند که معامله اضطراری نافذ و معتبر تلقی شود، اما اگر حالت اضطرار به صورت آگاهانه توسط طرف قوی‌تر قرارداد ایجاد شود تا حربه‌ای برای تحمیل شرایط غیرمنصفانه قراردادی باشد، اگرچه ظهور ماده قانونی فوق شامل این قرارداد نیز می‌شود، وجدان اخلاقی دادرس نمی‌تواند چنین قراردادی را در زمره قراردادهای اضطراری قرار دهد و به اعتبار آن حکم دهد، بلکه هنجارهای اخلاقی ایجاب می‌کند که تنها قراردادی به‌عنوان قرارداد اضطراری دانسته شود که حالت اضطرار از سوی طرف قرارداد تمهید و زمینه‌چینی نشده باشد. برای مثال، اگر شرایط لازم برای غرق کردن دیگری در رودخانه به‌عمد ایجاد شود تا غرق‌کننده بتواند لباس‌های نجات خود را تحت شرایط اضطرار با قیمتی گزاف به فروش رساند، عدول از ظاهر قانون بر مبنای تفسیر اخلاقی قانون ضرورت می‌یابد و نمی‌توان چنین قراردادی را معتبر دانست.

مثال دیگر در این باره، تحولات عمیقی است که در نظریه تقصیر در حوزه مسئولیت مدنی به وجود آمده است. منطبق با قواعد سنتی مسئولیت مدنی که بر محور نظریه تقصیر گرد آمده است، تا هنگامی که تقصیر عامل زیان توسط زیان‌دیده به اثبات نرسد، قاضی نمی‌تواند حکم به جبران خسارت زیان‌دیده دهد. کامیاب نشدن زیان‌دیده در وصول غرامت، نشانه این است که دست سرنوشت و قوه قاهره این زیان را برای او به بار آورده است، اما مشکل بودن اثبات تقصیر برای زیان‌دیده در برخی دعاوی باعث می‌شد که عملاً بسیاری از زیان‌ها بدون جبران خسارت باقی بماند و لکه‌ای بر دامن عدالت و اخلاق اجتماعی پدید آورد. توجه به باورهای اخلاقی باعث شد که قضات برخی کشورها از ظاهر قانون عدول کند و نظریه تقصیر را در شیوه‌های جدید بر اساس رویکرد اخلاقی اجرایی کنند؛ شیوه‌هایی از قبیل توسعه مسئولیت قراردادی و استفاده از فرض تقصیر و تعهد به نتیجه. برای مثال، به علت مشکلاتی که زیان‌دیدگان از انتقال خون به‌ویژه بر اثر ویروس هپاتیت سی در زمینه ارائه دلیل با آن روبه‌رو بودند، دیوان عالی فرانسه فرض سببیت میان انتقال خون و آلودگی را به قاعده‌ای حقوقی درآورد و بدین ترتیب، وظیفه اثبات عدم تقصیر را بر عهده انتقال‌دهنده خون نهاد. دیوان عالی فرانسه با صدور سه رأی در سال ۲۰۰۱ چنین مقرر

می‌کند «اگر کسی، هم ثابت کند که در پی انتقال خون، آلوده به ویروس شده است و هم ثابت کند که خود وی هیچ‌گونه آلودگی خاصی نداشته است، مرکز انتقال خون که خواننده دعواست، موظف است ثابت کند که فراورده‌های خونی‌اش بدون عیب بوده است» (ژوردن، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۱) یا در رأیی که در سال ۱۹۹۶ صادر کرد، برای بیمارستان نسبت به هر عفونتی که در حین جراحی حاصل شود، فرض تقصیر می‌کند و چنین مقرر می‌دارد «اگر هنگام انجام جراحی در یک اتاق عمل، بیمار دچار عفونت شود، فرض بر مسئولیت بیمارستان است مگر اینکه ثابت کند که مرتکب تقصیری نشده است» (ژوردن، ۱۳۸۶، ص. ۱۲۳) حال آنکه پیش از این تاریخ، رویه قضایی همچنان بر اصل تعهد به وسیله تأکید می‌کرد و اثبات تقصیر را لازم می‌دانست (ژوردن، ۱۳۸۶، ص. ۱۲۴). همچنین، در آرای متعددی که در دادگاه‌ها و دیوان عالی فرانسه صادر شده است، برای صاحبان مشاغل حساس و خطیر، تعهد ایمنی به نتیجه یا تعهد به اطلاع‌رسانی و هشداردهی گاه با توسعه تعهدات قراردادی و گاه بر اساس روابط خارج از قرارداد نهاده شده است.^۱ در نظر گرفتن چنین تمهیداتی رنگ‌وبوی اخلاقی دارد؛ همان‌گونه که پاتریس ژوردن، استاد حقوق دانشگاه سوربن، در شرح این آرای قضایی، به مبنای اخلاقی «انصاف» تصریح می‌کند و این‌گونه می‌نویسد:

«بی‌تردید امکان آن وجود داشت که بر مبنای ماده ۱۱۳۵ قانون مدنی، یک

تعهد تبعی مبتنی بر انصاف پذیرفته شود.» (ژوردن، ۱۳۸۶، ص. ۱۶۷)

ماده ۱۱۳۵ قانون مدنی فرانسه که در کلام ژوردن مورد اشاره قرار گرفته است، «انصاف» را به‌عنوان یکی از منابع تکمیل و تفسیرکننده قرارداد تلقی می‌کند و چنین مقرر می‌دارد: «عقود نه فقط متعاملان را به اجرای چیزی که در آن تصریح شده است، ملزم می‌کند، بلکه متعاملان به همه نتایجی که به‌موجب انصاف، عرف یا قانون و به علت ماهیت تعهد از آن حاصل می‌شود نیز ملزم هستند».

بنابراین، در برخی مواقع، چشم‌پوشی از نیت افراد و در نظر گرفتن معیارهای اجتماعی به‌علت برآورده ساختن اهداف اخلاقی قانون‌گذار، بر معیارهای شخصی ترجیح می‌یابند. به نظر می‌رسد

۱. برای مشاهده موضوعات دعاوی و شکایات مرتبط با تعهد ایمنی به نتیجه و آرای صادره در دادگاه‌ها و دیوان عالی فرانسه و همچنین شرح این آرا، رک به: ژوردن، ۱۳۸۶، صص. ۱۶۳-۱۹۶. همچنین، برای مشاهده موضوعات دعاوی و شکایات مرتبط با وظیفه آگاه‌سازی و هشداردهی رک به: ژوردن، ۱۳۸۶، صص. ۱۹۷-۲۲۳.

در تمام تحولاتی که در نظریه تقصیر رخ داده است و همچنان ادامه دارد، با اینکه متن قانون بی‌تغییر مانده، نقش دادگاه در تفسیر اخلاقی قانون به‌عنوان مبنای مهمی در شکل‌دهی به نظریه، انکارناپذیر است.

۵. جایگاه‌های به‌کارگیری اخلاق در تفسیر قضایی

هنجارهای اخلاقی در حالات مختلفی از فرایند تفسیر قضایی ایفای نقش می‌کند که در ادامه به چهار جایگاه مهم اشاره می‌شود.

۱.۵. به‌کارگیری اخلاق در تفسیر قضایی در حالت اشتراک هنجارهای قانونی و اخلاقی

برخی هنجارهای اخلاق و قانون یکسان هستند. در این صورت اخلاق راهنمای خوبی برای تفسیر قانون قلمداد می‌شود. برای مثال، قبح اضرار به غیر از هنجارهای مشترک اخلاقی و قانونی است. براین اساس، اگر اجرای قانون در موردی خاص به اضرار ناموجه بینجامد، قاعده اخلاقی قبح اضرار راهنمای نوعی از تفسیر قانون قرار می‌گیرد که به این نتیجه منتهی نشود. برای مثال، اگر شخصی بر مبنای اطلاق مجوزات قانونی موجود در مواد ۲۷ و ۹۲ قانون مدنی، به حیازت مباحات در سطح وسیع دست زند و مالک اموال حیازت‌شده شود، اضرار غیرموجهی به دیگر افراد جامعه به‌ویژه محرومان و نیازمندان وارد می‌شود. برای مثال، اگر شخصی چندین کیلومتر از فاصله میان دو شهر را حیازت کند و سپس آن را به تملک درآورد یا قسمت وسیعی از رودخانه یا منابع طبیعی و غذایی آن را حیازت کند و سپس آن را به تملک درآورد، باعث محروم ماندن دیگران از زمین و ثروت‌های طبیعی موجود در آن می‌شود. از سویی اطلاق ادله قانونی مجوزه حیازت مباحات و سببیت آن در ملکیت، به او اجازه حیازت در این سطح وسیع را می‌دهد و از سوی دیگر، هنجار اخلاقی مربوط به منع اضرار به دیگران مانع حیازت در این سطح می‌شود. این هنجار اخلاقی برای هر شخص سهم ویژه‌ای را لحاظ می‌کند که حیازت و تملک فراتر از آن به منزله تجاوز به حقوق دیگران قلمداد می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۶ق، ص. ۱۲۱). از آنجاکه هنجار مزبور، خود از کلیدی‌ترین هنجارهای قانونی به شمار می‌آید، اخلاق راهنمای مناسبی در تفسیر قوانین حیازت مباحات و سببیت آن در ملکیت قلمداد می‌شود و گستره شمولی این قوانین را محدود و مضیق می‌سازد.

برای مثال دیگر در این باره می‌توان به ازدواج هم‌جنسان اشاره کرد. در هیچ‌یک از مواد قانون

مدنی، تغایر جنسیتی دو طرف عقد نکاح به‌عنوان شرط صحت عقد مطرح نشده است. برای قانون‌گذار قانون مدنی که قریب به ۹۰ سال پیش به تقنین مقررات نکاح می‌پرداخت، مسئله از چندان بداهتی برخوردار بود که نیاز به طرح ماده‌ای جداگانه احساس نمی‌شد، اما در دهه‌های بعد، پدیده هم‌جنس‌گرایی و ازدواج هم‌جنسان در کشورهای غربی مطرح و به تقنین گذارده شد و اگر در آینده چنین مسئله‌ای در حقوق ایران مطرح شود، ماده قانونی صریحی درباره آن مشاهده نمی‌شود. قاضی در این موارد با ملاحظه هم‌پوشانی هنجارهای اخلاقی و هنجارهای قانونی در بسیاری از قواعد و فروع حقوق خانواده، با تمسک به باورهای اخلاقی اکثریت می‌تواند به تفسیر منطقی قانون دست زند.

۲.۵. به‌کارگیری اخلاق در تفسیر قضایی در حالت تعارض و تراحم قوانین

در تراحم و تعارض دو ماده قانونی، اگر ماده‌ای منطبق با آموزه‌های اخلاقی بوده و ماده دیگر انطباقی با آموزه‌های اخلاقی نداشته باشد، قاضی در مرحله تفسیر قانون می‌تواند ماده همسو با گزاره‌های اخلاقی را از حیث دلالت قوی‌تر از ماده دیگر تلقی کند. در این صورت حل تنافی قوانین با اصول اخلاقی صورت می‌پذیرد. برای مثال، صدر ماده ۲۰۲ قانون مدنی با ارائه ضابطه نوعی، معیار شناسایی اعمال اکراه‌آمیز را این‌گونه مقرر داشته است «اکراه با اعمالی حاصل می‌شود که مؤثر در شخص باشعور بوده و او را نسبت به جان یا مال یا آبروی خود تهدید کند؛ به‌نحوی که عادتاً قابل تحمل نباشد»، اما ذیل همین ماده با ارائه ضابطه شخصی، معیار شناسایی اعمال اکراه‌آمیز را این‌گونه مقرر کرده است «در مورد اعمال اکراه‌آمیز، سن و شخصیت و اخلاق و مرد یا زن بودن شخص باید در نظر گرفته شود». دقت در مفاد دو بخش از این ماده، نمایان‌کننده تعارض در ارائه ضابطه تشخیص اعمال اکراه‌آمیز است. راه‌حل این تعارض، توجه به هنجارهای اخلاقی موجود در ضابطه شخصی است؛ زیرا قانون‌گذار از حیث اخلاقی موظف به حمایت از مکره است که قربانی زورگویی اکراه‌کننده شده است و این حمایت اقتضا می‌کند که ناتوانی‌های او از قبیل بیماری، کهولت سن و موقعیت نازل اجتماعی به‌صورت شخصی مورد ملاحظه قرار گیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ج ۱، ص. ۵۳۱)؛ زیرا ممکن است عمل تهدیدآمیز در سطح متوسط افراد جامعه مؤثر واقع نشود، اما در برخی افراد به دلیل ناتوانی و ضعف جسمی یا روحی مؤثر واقع شود. حمایت از افراد ضعیف و ناتوان که از وظایف اخلاقی قانون‌گذار به شمار می‌رود، اقتضای غلبه

تفسیر شخصی بر تفسیر نوعی را می‌نماید. برای همین، ترجیح ضابطه شخصی بر ضابطه نوعی در فقه امامیه، مسلم و یقینی انگاشته شده است؛ به گونه‌ای که گاه تهدید به اندک ضرری با توجه به درجات روحی و طبقات اجتماعی اشخاص باعث صدق عنوان «عمل اکراه‌آمیز» می‌شود (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، صص ۱۱ و ۱۲).

همچنین، در تزامم میان قاعده سلطه^۱ و قاعده نفی ضرر با الگوگیری از هنجارهای اخلاقی موجود در قاعده نفی ضرر درباره لزوم اجتناب از اضرار دیگران، می‌توان به این راه‌حل سوق یافت که «شارع... فرمود که تصرف در مال خود به‌نحوی بکن که از آن تصرف، ضرری به غیر نرسد» (قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۰).

۳.۵. به‌کارگیری اخلاق در تفسیر قضایی برای یافتن ضمانت‌اجراهای اخلاقی

جایگاه دیگری که برای مداخله اخلاقی قاضی می‌توان در نظر گرفت، یافتن ضمانت‌اجراهای اخلاقی است. دادرس با گزینش اخلاقی‌ترین ضمانت اجرا از میان ضمانت‌اجراهای مختلف، قانون را تکمیل می‌کند. برای مثال، ضرر معنوی که ابعاد روحی و عاطفی انسان را دربرمی‌گیرد و اموری از قبیل حیثیت، آزادی و شرافت را شامل می‌شود، منطبق با ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، مشمول قواعد مسئولیت مدنی و جبران خسارت قرار می‌گیرد. ماده ۱۰ قانون مسئولیت مدنی، دادگاه را مکلف می‌کند که در این موارد، افزون بر صدور حکم به جبران خسارت مالی، حکم به رفع زیان دهد. این ماده مصادیقی را نیز به‌عنوان رفع‌کننده‌های زیان معرفی می‌کند از قبیل الزام به عذرخواهی و درج در جراید. این راه‌های جبران خسارت در متون فقهی بی‌سابقه است، اما به علت داشتن سنخیت و ماهیت اخلاقی به عرصه تقنین وارد شده است. در واقع، لطمه به امتیازات معنوی اشخاص از نظر قانون‌گذار تا اندازه‌ای واجد اهمیت بوده که جبران خسارت مالی را کافی ندانسته و درصد برآمده است تا برای لطمه به حقوق اخلاقی افراد، راهی اخلاقی برای جبران در نظر بگیرد. راه‌های جبران خسارت در ماده یادشده حصری نیست و قانون‌گذار با آوردن قید «و امثال آن» در انتهای ماده، دست قاضی را برای در نظر گرفتن راه اخلاقی دیگر برای جبران، با توجه به حساسیت موضوع باز گذاشته است.

۱. «وَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلَى أُمَّوَالِهِمْ» (ابن ابی‌جمهور احسائی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۲۰۸).

همچنین، منطبق با ماده ۴ قانون مسئولیت مدنی، «دادگاه می‌تواند میزان خسارت را در موارد زیر تخفیف دهد. ۱. هرگاه پس از وقوع خسارت واردکننده زیان به‌نحو مؤثری به زیان‌دیده کمک و مساعدت کرده باشد. ۲. هرگاه وقوع خسارت ناشی از غفلتی بود که عرفاً قابل اغماض باشد و جبران آن نیز موجب عسرت و تنگ‌دستی واردکننده زیان شود». هر دو بند این ماده به‌روشنی حاوی نقشی است که قاضی در اخلاقی کردن ضمانت‌اجراهای خسارات غیرقراردادی ایفا می‌کند. در بند نخست، به قاضی این فرصت داده می‌شود که ارزش اخلاقی کمک‌رسانی به مصدوم را در حکم خویش مدنظر قرار دهد. از منطبق قانون‌گذار، عملکرد اخلاقی عامل زیان بعد از ورود خسارت، مستحق اعمال ضمانت اجرای اخلاقی از سوی قاضی است. در بند دوم، به قاضی این فرصت داده شده است که اولاً، در سیر ذهنی عامل زیان تحقیق و قصد و عمد او را از غفلت و تسامح تفکیک کند. ثانیاً، به قاضی این فرصت داده می‌شود تا تأثیر جبران خسارت بر زندگی عامل زیان را در نظر داشته باشد. هر دو عاملی که در این بند مورد ملاحظه قانون‌گذار قرار گرفته، با توجه به هنجارهای اخلاقی بوده است. اجرای این دو هنجار اخلاقی با تفسیر اخلاقی قاضی از متن قانون و با مداخلت عامل اخلاق در میزان خسارت میسر می‌شود.

همچنین، می‌توان به ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی اشاره کرد که در بیان جهات تخفیف مجازات به این موارد تصریح می‌کند «ندامت، حسن سابقه یا وضع خاص متهم از قبیل کهولت یا بیماری، کوشش متهم به منظور تخفیف آثار جرم یا اقدام وی برای جبران زیان ناشی از آن». تمام عوامل یادشده در تخفیف مجازات، جزو هنجارهای اخلاقی بوده که مورد اهتمام قانون‌گذار قرار گرفته است. همان‌طور که این ارزش‌های اخلاقی مدنظر قانون‌گذار بوده است، اعمال مجازات توسط قاضی نیز باید با ملاحظه ارزش‌های اخلاقی صورت گیرد و مجازات اخلاقی مورد حکم قرار گیرد.

اثبات توبه و ندامت مرتکب منطبق با مواد ۱۱۴ تا ۱۱۷ قانون مجازات اسلامی، این اختیار را به قاضی می‌دهد تا در سقوط مجازات یا تخفیف آن تصمیم‌گیری کند. نهاد توبه و گسترده‌گی آن، موضوعی تأمل‌برانگیز در نقش و جایگاه آموزه‌های اخلاقی در مسئولیت کیفری به شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که در مرحله پیش از اثبات جرم، هرچند شخص جرائم متعدد و حتی جرائم مستوجب اعدام و رجم را انجام داده باشد، فقط با یک بار توبه می‌تواند از تمام این مجازات‌های شدید

رهایی یابد.

۴.۵. به کارگیری اخلاق در تفسیر مضیق قوانین کیفری

تفسیر مضیق قوانین کیفری که یکی از اصول تفسیری در این سنخ از قوانین به شمار می‌آید، از جلوه‌های تأثیرگذاری اخلاق در تفسیر قانون است؛ زیرا منشأ آن به حسن ظن نسبت به مردم و بی‌گناه شمردن متهمان بازمی‌گردد. اصل براءت و قاعده درأ که از اصول تثبیت‌شده در دادرسی‌های کیفری شمرده می‌شود، ریشه در اصل اخلاقی حسن ظن دارد. اصل اخلاقی حسن ظن به دیگران اقتضا دارد که در مواردی که شخصی متهم به ارتکاب جرم می‌شود و در ارتکاب جرم توسط او تردید وجود دارد، تا هنگامی که جرم ارتكابی با ادله معتبر به اثبات نرسد، قاضی بنا را بر عدم ارتکاب نهد. براین اساس، تفسیر قانون در شبهات نمی‌تواند به گونه‌ای باشد که اشخاص را مجرم تلقی کند.

نقش این عامل در دادرسی‌های امام‌علی (علیه‌السلام) مشاهده می‌شود؛ یکی از یاران امام درباره خطر توطئه عبدالله بن وهب راسبی و زید بن حصین به ایشان می‌گوید چیزهایی از این دو شنیده است که اگر امام آن‌ها را می‌شنید، آنان را به قتل می‌رساند یا مجازات می‌کرد. امام با او درباره چگونگی برخورد با این دو نفر به استشاره می‌نشیند و او پیشنهاد می‌کند که امام آنان را دستگیر و سپس به قتل رساند. امام (علیه‌الصلوة والسلام) در پاسخ می‌فرماید:

«به خدا! تو نه پرهیزکاری و نه خردمند و کاردان. به خدا! اگر من قصد کشتن آنان را داشتم، تو باید به من می‌گفتی از خدا بترس؛ چرا کشتن آنان را روا می‌دانی درحالی‌که آنان کسی را نکشته‌اند و از تو جدا نشده‌اند و از اطاعت تو عدول نکرده‌اند.» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۵، صص. ۱۳۱ و ۱۳۲)^۱

در این کلام امام، کارایی و نقش اصل اخلاقی حسن ظن در دادرسی به وضوح عیان شده است.

نتیجه‌گیری

اخلاقی کردن مناسبات و روابط اعضای جامعه با یکدیگر از مقاصد کلان قانون‌گذاری شمرده

۱. «والله! ما اظنک ورعا و لا عاقلا نافعاً، والله! لقد کان ینبغی لک لو اردت قتلهم ان تقول اتق الله، لم تستحل قتلهم و لم یقتلوا أحداً، و لم ینابذوک، و لم یخرجوا من طاعتک.»

می‌شود و از این رو قانون‌گذاران را به تمهید سازوکاری برای تقنین اخلاقی واداشته است، اما نظام حقوقی با قانون اخلاقی صرف، توانایی اخلاقی کردن نظام اجتماعی را ندارد، بلکه قانون اخلاق محور تا هنگامی که به اجرای اخلاق محور منتهی نشود، نمی‌تواند اهداف قانون‌گذاری در تعالی اخلاقی جامعه را سامان بخشد. از این رو ملاحظات اخلاقی موجود در مرحله وضع قانون باید در مرحله اجرای قانون نیز مدنظر قرار گیرد. اجرای درست قانون نیز مستلزم تفسیر درست آن است تا معنای قانون و مصادیق آن مشخص شود. از این رو مجری قانون حتی در فرض صراحت قانون نیز نیازمند تفسیر قانون است تا در اجرای آن به انحراف از مراد و مقصود واضع قانون نگراید. مجری خوب قانون کسی است که پیش از اجرا، مفسر خوبی برای آن باشد. ملاحظه نیازهای عملی و اجتماعی، اصول و قواعد حقوقی و ملاحظات تاریخی مبنای تفسیر قانون شمرده می‌شوند.

اخلاق در تفسیر قضایی نسبت به قانون یکی از مجاری و راهکارهای مهم در راستای اخلاقی‌سازی مناسبات جامعه است و نقش برجسته‌ای در نمود خارجی و عینی اخلاق قضایی دارد. مبانی قانونی این نقش در اصول ۴ و ۱۶۷ قانون اساسی تمهید شده و قانون‌گذار با استفاده از عبارات عام «موازین اسلامی» و «منابع معتبر اسلامی» که دانش اخلاق یکی از این موازین و منابع است، جایگاه مناسبی را برای اخلاق در مرحله تفسیر قانون گشوده است. به موجب مبانی فقهی و قانونی مندرج در نظام حقوقی ایران، استنباط احکام حقوقی از متون قانونی بر پایه گزاره‌های اخلاقی نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه مبانی فقهی و قانونی موجود، ضرورت رهیافت‌های اخلاق‌مدار از قوانین و مقررات را اقتضا می‌کند.

در مقاله پیش رو سعی شد تا به دور از مفهوم‌شناسی‌های صرف و با گذر از مباحث فلسفی و نظری در باب تعاملات میان اخلاق و حقوق، به بررسی نقش عملی، عینی و ملموس اخلاق در ساحت تفسیر قانون و مسیر استنباط احکام حقوقی از قانون پرداخته شود. در این راستا، کارکردهای عملی کاربست اخلاق در تفسیر، تفهیم و تفهم قانون و همچنین، جایگاه‌ها و مظان عینی این کاربست مورد گفت‌وگو قرار گرفت. افزون‌براین، روش و چگونگی کاربست اخلاق و مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی در تفسیر قانون و استنباط احکام حقوقی از قانون در به عرصه نقد و نظر گذارده شد.

منابع

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) آلتمن، اندرو (۱۳۸۵). درآمدی بر فلسفه حقوق (بهر روز جندقی، مترجم). چاپ ۱، قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمت‌الله علیه).
- ۳) ا. شینر، راجر (مهر ۱۳۸۳). حقوق و اخلاق (عبدالحکیم سلیمی، مترجم). مجله معرفت، شماره ۸۲.
- ۴) ابن‌ابی‌جمهور احسائی، محمدبن علی (۱۴۰۵ق). عوالی‌الثالی‌الغریزیه (جلد ۳). چاپ ۱، قم: دار سیدالشهداء.
- ۵) انصاری، باقر (۱۳۸۷). نقش قاضی در تحول نظام حقوقی. چاپ ۱، تهران: میزان.
- ۶) برهانی، محسن (۱۳۹۵). اخلاق و حقوق کیفری. چاپ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۷) پرلمان، چارلز (۱۳۷۳). قضاوت، قاعده و منطق حقوقی (حسن حبیبی، مترجم). کتاب منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی، تهران: اطلاعات.
- ۸) حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع‌الاسلام فی مسائل‌الحلال‌والحرام (جلد ۳). چاپ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۹) ژوردن، پاتریس (۱۳۸۶). تحلیل رویه قضایی در زمینه مسئولیت مدنی (مجید ادیب، مترجم). چاپ ۱، تهران: میزان.
- ۱۰) طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۰۹ق). العروة‌الوثقی فیما تعم به‌البلوی (جلد ۲). چاپ ۲، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
- ۱۱) طباطبایی، سیدعلی (۱۴۱۸ق). ریاض‌المسائل فی تحقیق‌الاحکام بالدلائل (جلد ۱۶). چاپ ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام).
- ۱۲) طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیرالقرآن (جلد ۴). چاپ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۳) طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۷ق). تاریخ‌الامم‌والمملوک (جلد ۵). چاپ ۲، بیروت: دارالتراث.
- ۱۴) فیض کاشانی، محمدحسن (۱۴۰۶ق). الوافی (جلد ۱). چاپ ۱، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام).
- ۱۵) قربان‌نیا، ناصر (۱۳۷۶ و ۱۳۷۷). حقوق ترجمان اخلاق. مجله نقد و نظر، شماره‌های ۱۳ و ۱۴، سال ۴.
- ۱۶) قشقایی، حسین (۱۳۸۷). شیوه تفسیر قراردادهای خصوصی. چاپ ۱، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- ۱۷) قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ق). جامع الشتات فی اجوبة السؤالات (جلد ۱). چاپ ۱، تهران: مؤسسه کیهان.
- ۱۸) کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴). قواعد عمومی قراردادها؛ مفهوم عقد، انعقاد و اعتبار قرارداد (جلد ۱). چاپ ۳، تهران: سهامی انتشار.
- ۱۹) کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). فلسفه حقوق؛ منابع حقوق (جلد ۲). چاپ ۱، تهران: سهامی انتشار.
- ۲۰) کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). الکافی (جلد ۴). چاپ ۱، قم: دارالحدیث.
- ۲۱) مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول (جلدهای ۷ و ۱۱). چاپ ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۲) مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۶ق). انوار الفقاهة؛ کتاب الخمس والانفال. ج ۱، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۲۳) مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق). العروة الوثقی مع التعليقات (جلد ۲). چاپ ۱، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۲۴) موسوی خمینی، سیدمصطفی (بی تا). مستند تحریر الوسيلة (جلد ۲). چاپ ۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت الله علیه).
- ۲۵) موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الامام الخویی (جلد ۳۲). چاپ ۱، قم: مؤسسه احیای آثار الامام الخویی (رحمت الله علیه).
- ۲۶) نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام (جلدهای ۳۲، ۴۰ و ۴۱). چاپ ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

References

- 1) The Holy Quran.
- 2) Altman, Andrew (1385 SH). Darāmadī bar Falsafa-ye Hoqūq [An Introduction to Legal Philosophy] (Behrūz Jandagī, Translator). 1st ed., Qom: Markaz-e Entesārāt-e Mo'assesa-ye Āmūzešī va Pažūhešī Emām Komeynī (raḥmat-Allāh 'alayh) [in Persian].
- 3) Ansārī, Bāqer (1387 SH). Naqš-e Qāzī dar Tahavvol-e Nezām-e Hoqūqī [The Role of the Judge in the Transformation of the Legal System]. 1st ed., Tehrān: Mīzān [in Persian].
- 4) Borhanī, Moḥsen (1395 SH). Aqlāq va Hoqūq-e Keyfari [Ethics and Criminal Law]. 1st ed., Tehrān: Pažūhešgāh-e Farhang va Andīša-ye Eslāmī [in Persian].
- 5) Ebn-e Abī Jamhūr Eḥsā'ī, Moḥammad b. 'Alī (1405 AH). 'Awālī al-La'ālī al-'Azīziya (Volume 3). 1st ed., Qom: Dār Sayyed al-Šohadā'.
- 6) Fayz Kāšānī, Moḥammad Moḥsen (1406 AH). Al-Wafī (Volume 1). 1st ed., Isfahan: Ketābkhāne-ye Emām Amīr al-Mo'menīn 'Alī ('alayhe al-salām) [in Arabic].
- 7) Ḥellī, Najm al-Dīn Ja'far b. Ḥasan (1408 AH). Šarā'e al-Eslām fi Masā'el al-Ḥalāl wa al-Ḥarām (Volume 3). 2nd ed., Qom: Mo'assesa-ye Esmā'īlīān.
- 8) Jordan, Patrice (1386 SH). Taḥlīl-e Rūye-ye Qazā'ī dar Zemīne-ye Mas'ūliyat-e Madanī [Analysis of Judicial Practice in the Field of Civil Liability] (Majīd Adīb, Translator). 1st ed., Tehrān: Mīzān [in Persian].
- 9) Kātoziān, Nāšer (1374 SH). Qavā'ed-e 'Omūmī-ye Qarārdādhā; Mafhūm-e 'Aqd, En'eqād wa E'tebār-e Qarārdād (Volume 1) [General Rules of Contracts; The Concept of Contract, Formation and Validity of Contract]. 3rd ed., Tehran: Sahāmī Entesār [in Persian].
- 10) Kātoziān, Nāšer (1377 SH). Falsafe-ye Hoqūq; Manābe'-e Hoqūq (Volume 2) [Philosophy of Law; Sources of Law]. 1st ed., Tehran: Sahāmī Entesār [in Persian].
- 11) Kolaynī, Abū Ja'far Moḥammad ibn Ya'qūb (1429 AH). Al-Kāfī (Volume 4). 1st ed., Qom: Dār al-Ḥadīth [in Arabic].
- 12) Majlesī, Moḥammad Bāqer ibn Moḥammad Taqī (1404 AH). Mer'āt al-'Oqūl fi Šarḥ Aḵbār Āl al-Rasūl (Volumes 7 and 11). 2nd ed., Tehran: Dār al-Kotob al-Eslāmīye [in Arabic].
- 13) Makārem Šīrāzī, Nāšer (1416 AH). Anwār al-Foqahā'; Ketāb al-Ḳoms wa-l-Anfāl. 1st ed., Qom: Entesārāt-e Madrese-ye Emām 'Alī ibn Abī Ṭāleb ('alayhe al-salām) [in Arabic].
- 14) Makārem Šīrāzī, Nāšer (1428 AH). Al-'Orwa al-Woṭqā ma' al-Ta'liqāt (Volume 2). 1st ed., Qom: Entesārāt-e Madrese-ye Emām 'Alī ibn Abī Ṭāleb ('alayhe al-salām) [in Arabic].
- 15) Mosavī Ḳomīnī, Sayyid Mostafā (n.d.). Mostanad Taḥrīr al-Wasīla (Volume 2). 1st ed., Tehran: Mo'assese-ye Tanzīm wa Našr Āṭār-e Emām Ḳomīnī (raḥmat Allāh 'alayh) [in Arabic].
- 16) Mosavī Ḳū'ī, Sayyid Abū al-Qāsem (1418 AH). Mawsū'a al-Emām al-Ḳū'ī (Volume 32). 1st ed., Qom: Mo'assese-ye Eḥyā' Āṭār al-Emām al-Ḳū'ī (raḥmat

Allāh ‘alayh) [in Arabic].

- 17) Najafī, Moḥammad Ḥasan (1404 AH). Jawāher al-Kalām fī Šarḥ Šarāye‘ al-Eslām (Volumes 32, 40 and 41). 7th ed., Beirut: Dār Ehyā‘ al-Torāt al-‘Arabī [in Arabic].
- 18) O. Shiner, Roger (Mehr 1383 SH). Hoqūq va Aqlāq [Law and Morality] (‘Abd-al-Ḥakīm Salīmī, Translator). Majalle-ye Ma‘refat [Journal of Knowledge], No. 82 [in Persian].
- 19) Perlman, Charles (1373 SH). Qazāvat, Qā‘eda va Mantegh-e Hoqūqī [Judgment, Rule and Legal Logic] (Ḥasan Ḥabībī, Translator). Ketāb-e Mantegh-e Hoqūqī va Enformātik-e Hoqūqī [Book of Legal Logic and Legal Informatics], Tehrān: Eṭṭelā‘āt [in Persian].
- 20) Qašqā‘ī, Ḥosayn (1387 SH). Šive-ye Tafsīr-e Qarārdādhā-ye Košūšī [The Method of Interpretation of Private Contracts]. 1st ed., Qom: Markaz-e Enteshārāt-e Daftar-e Tablīgāt-e Eslāmī [in Persian].
- 21) Qomī, Abū al-Qāsem (1413 AH). Jāme‘ al-Šetāt fī Ajwobat al-Sowālāt (Volume 1). 1st ed., Tehran: Mo‘assese-ye Keyhān [in Arabic].
- 22) Qorbān-Niā, Nāšer (1376 SH and 1377 SH). Hoqūq-e Tarjomān-e Aqlāq [The Rights of the Translator of Ethics]. Majalle-ye Naqd wa Nazar [Journal of Criticism and Review], Nos. 13 and 14, Year 4 [in Persian].
- 23) Ṭabarī, Moḥammad ibn Jarīr (1387 AH). Tārīkh al-Omam wa-l-Molūk (Volume 5). 2nd ed., Beirut: Dār al-Torāt [in Arabic].
- 24) Ṭabāṭabā‘ī Yazdī, Sayyed Moḥammad Kāzem (1409 AH). al-‘Orwa al-Woṭqā fīmā Ta‘ammah Beh al-Balwā (Volume 2). 2nd ed., Beirut: Mo‘assesa al-A‘lamī.
- 25) Ṭabāṭabā‘ī, Sayyid ‘Alī (1418 AH). Riyāḍ al-Masā‘il fī Taḥqīq al-Aḥkām bi-l-Dalā‘il (Volume 16). 1st ed., Qom: Mo‘assese-ye Āl al-Bayt (‘alayhem al-salām) [in Arabic].
- 26) Ṭabāṭabā‘ī, Sayyid Moḥammad Ḥosayn (1417 AH). Al-Mizān fī Tafsīr al-Qor‘ān (Volume 4). 5th ed., Qom: Daftar-e Enteshārāt-e Eslāmī [in Arabic].

